

پاسخ بعضی پرسش ها برای عزیزان دبستانی و راهنمایی و دبیرستانی

۱- پاسخ به تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه.

پیامبر دین بهائی حضرت بهاء الله هستند که دارای ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی می باشند. دین بهائی دستورات و احکام نیز دارد. از جمله سه نماز در آن وجود دارد که خواندن یکی از آنها برای هر بهائی کافی است. روزه بهائی نیز ۱۹ روز در سال است که بهائیان در آن از خوردن و آشامیدن از طلوع تا غروب آفتاب خودداری می کنند. هدف از نماز و روزه این است که انسان بریدی ها غلبه کند و بتواند گفتار و رفتار و فکری خوب و صلح جو داشته باشد تا با سایر انسان ها با محبت و دوستی زندگی نماید.

۲- پاسخ به تهمت نجس بودن بهائیان و دانش آموزان بهائی

چون در دوره های گذشته در زمان حضرت موسی و عیسی و محمد، مردم دهات و شهرها و کشورها از هم دور بودند و با افکار و عقاید یکدیگر کمتر آشنا بودند و همیشه به فکر جنگ با هم بودند و به هم ظلم می کردند، دین های قبلی برای حفظ اتحاد پیروان خود و جلوگیری از حیل و فریب دشمنان و به خصوص مشرکین و دشمنانی که خدای یگانه را نمی شناختند، آنها را نجس شمردند. منظور از نجس بودن این نبود که بعضی از آدم ها تمیز و پاکیزه و بهداشتی نبودند، بلکه منظور این بود که فکر و گفتار و اعمالشان خوب نبود و مؤمنین را گمراه می ساختند.

اما حضرت بهاء الله که آمدند، دنیا پیشرفت کرد و مردم کشورهای مختلف توانستند با هم ارتباط بیشتری پیدا کنند، بنابراین ایشان فرمودند دیگر زمان جنگ و اختلاف گذشته و همه انسان ها باید با هم مهربان و در صلح باشند و عقیده هر انسانی محترم است و هر کسی خودش می تواند فکر کند و گول دشمنان خدا را نخورد. برای این کار لازم بود دیگر کسی، کسی را نجس نداند تا همه بتوانند با هم معاشرت و دوستی کنند. به این خاطر حضرت بهاء الله از طرف خدا حکم قبلی ادیان را عوض کردند و فرمودند هیچ کس

نجس نیست. بنابراین بهائیان هم که به خدای یگانه و همه پیامبران اعتقاد دارند و هدفشان دوستی و صلح همه مردم دنیاست نجس نیستند.^۱

۳- تهمت کافر بودن بهائیان.

کافر کسی است که خدا و پیامبران خدا را قبول ندارد. اما بهائیان خدا و پیامبران او (حضرت آدم و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد و سایر پیامبران) را قبول دارند و در کتاب های آسمانی بهائی نام همه این پیامبران و سرگذشت آنها نوشته شده و بهائیان همه آنها را چون پیامبر خودشان، حضرت بهاء الله، دوست دارند. اگر يك بهائی پیامبران دیگر را قبول نداشته باشد و پیروان آنها را دوست نداشته باشد، بهائی حقیقی نیست.

۴- پاسخ تهمت راجع به قیامت و معاد جسمانی

دین بهائی نیز مثل همه دین های آسمانی به قیامت و معاد و رسیدگی به حساب اعمال خوب و بد همه انسان ها و مکافات و مجازات عقیده دارد ولی می گوید انسان های زمان های گذشته معنی این اصطلاحات را درست نفهمیدند و فکر کردند منظور معنی ظاهری آنها می باشد. آنها که زیاد پیشرفت نکرده بودند و اکثراً مثل بچه ها فکر می کردند و همه چیز مادی و جسمانی گمان می کردند^۲، می گفتند کسی که می میرد ازین می رود و خاک می شود و دیگر دوباره زنده نمی شود که به حسابش رسیدگی شود و در آتش جهنم بیافتد و بسوزد، و یا به بهشت برود و غسل و میوه خوشمزه بخورد! بنابراین نتیجه می گرفتند آدم باید در همین دنیا هر کاری که دلش می خواهد بکند و وقتی بمیرد مجازات و پاداشی هم در کار نیست! پیامبران قبل هم برای این که مردم به حرف خدا گوش بدهند و از عمل به کارهای بد بترسند و به کارهای خوب تشویق شوند، به زبان خود آنها و به اندازه فهم آنها، در کتاب های آسمانی گفتند همه دوباره زنده خواهند شد و برای فهماندن حساب و کتاب و پاداش و جزای اخروی از تشبیهات و مثال های مادی و جسمانی درباره بهشت و جهنم و قیامت و معاد استفاده کردند.

مثلاً گفتند در جهنم آتش و مار است و در بهشت چشمه و میوه های خوشگوار. آن مردم فکر نمی کردند که منظور از چشمه بهشت و آتش جهنم تشبیه و مثالی است برای این که

خوشنودی خدا (بهشت) و ناخوشنودی او (جهنم) را بفهمند. اشتباه آن مردم مثل اشتباه بچه ای است که تشبیه و مثال را با واقعیت اشتباه می گیرد. به این معنی که وقتی مادرش به او می گوید "قربان چشم بادامی ات بروم"، فکرمی کند چشم راهم می شود مثل بادام شکست و خورد! حال آن که منظور از چشم بادامی تشبیه و مثال است نه واقعیت آن! یعنی شکل ظاهری چشم مثل شکل بادام است و نه این که چشم، مغزی واقعی مثل مغز بادام داشته باشد و بتوان آن را شکست و خورد! به همین خاطر در قرآن مجید می فرماید بعضی ها چشم دارند ولی مثل کورها نمی بینند! یعنی با این که چشم جسمانی دارند، ولی روح و فکرشان کور است و نمی توانند خدا را بشناسند. بنابراین حضرت بهاء الله هم فرمودند این روح آدم هاست که درد نیای بعد زنده است و همان جا پاداش و جزای معنوی کارهای خوب و بد خود را می بیند.

بر همین اساس فرمودند منظور از قیامت همان طور که در احادیث اسلامی هم آمده ، قیام قائم موعود است. چنان که در تفسیر آیه ۶۶ سوره زحرف " انتظار میکشند جز ساعة " قیامت " را، البته می آید ناگهان و نمی فهمند". در کتاب ینابیع زرارة ابن اعین از امام محمد باقر (ع) آمده است: " ساعة، قائم است که ناگهان می آید و مردم ادراک نمیکنند او را". و در حدیثی دیگر نیز می فرماید: " إذا قام القائم، قامتِ القيامةُ " [=وقتی قائم بیاید، قیامت برپا می شود].^۳ و منظور از معاد نیز بازگشت پیامبران و مؤمنین و کفار زمان های گذشته است به شکل پیامبر جدید و مؤمنین جدید و کفار جدید. زیرا صفات و اخلاق خوب پیامبر جدید و مؤمنینش مثل پیامبر قبلی و مؤمنین او می باشد و صفات بد کفار سابق مثل صفات کفار جدید است. مثل این که بگوییم گل و خاری که پارسال در بهار در باغ شکفت و در زمستان از بین رفت و خاک شد، دوباره در بهار جدید به شکلی تازه از همان باغ می روید. این گل و خار عیناً گل و خار پارسال نیست ، ولی شبیه به آن است و از همان دانه و بوته روئیده است و همان رنگ و بو را دارد.

حضرت بهاء الله همچنین توضیح داده اند که چون مسائل معنوی و غیرمادی رانمی توان دقیقاً برای همه توضیح داد، خداهم مثل خود آدم ها برای توضیح چنین مسائلی از تشبیه و مثال استفاده می کند. مثلاً شما برای این که بگویید خیلی خوشحالید یا خیلی غمگین هستید، می گوید " دلم باز شد" یا " دلم گرفت"! در صورتی که دل شما

از نظر جسمانی در هر دو حال به يك شكل است و نه " باز شده" و نه " گرفته"! یا مثلاً وقتی ۵ دقیقه غصه زیاد می خوریم می گوئیم آن ۵ دقیقه برایم مثل سالی گذشت! اما ۵ دقیقه در ظاهر يك سال نیست بلکه چون نمی توانیم شدت غم را توضیح دهیم از تشبیه و مثال استفاده می کنیم. توضیح راجع به قیامت و معاد و رجعت و بهشت و جهنم و امثال آن نیز همین گونه است. حضرت بهاء الله در صد جلد آثار و نوشته های آسمانی خود همه این حقایق را توضیح داده اند.^۴

۵- پاسخ به تهمت ازدواج با محارم و عدم عفت و عصمت

باید از آنها که این تهمت را می زنند پرسید مدرکشان چیست! آیا در کتب بهائی چنین چیزهایی هست؟! با مراجعه به کتاب های بهائی و بررسی جامعه جهانی بهائی معلوم می شود بهائیان با محارم خود مثلاً خواهر و برادر و غیره ازدواج نکرده و نمی کنند. به عبارتی این مطلب، هم در کتابشان است، وهم حتی يك نمونه در این ۱۶۴ سال نمی توان ارائه داد که بهائیان با محارم خود ازدواج کرده باشند! درباره عفت و عصمت نیز حضرت بهاء الله فرموده اند که هر که فاسد و بی عفت و عصمت باشد بهائی حقیقی نیست و يك ذره عفت و عصمت از صد هزار سال نماز و دعا و عبادت هم بالاتر است.^۵

۶- پاسخ به تهمت ارتباط با اسرائیل، انگلیس، روس، ...

دین های خدا برای همه انسان ها و کشورها و مردم آنها و حکومت ها می آیند تا همه رابه راه راست هدایت کنند. بنابراین پیامبران به همه آنها خطاب می کنند. اما این خطاب کلی دلیل این نیست که با یکی از آنها علیه دیگران همدست شده اند! اما آنانی که دشمن پیامبران هستند برای مخالفت با آنها چون نمی توانند دلیل بیاورند تهمت می زنند که پیامبران از طرف خدا نیستند و اگر پیشرفتی هم کرده اند به خاطر کمک فلان دولت یا فلان قدرت و یا فلان ملت است تا دولتی و یا ملتی دیگر را ازین ببرند! اما چه بسیار حکومت ها که ازین رفته اند ولی دین های خدا باقی مانده اند! به حضرت محمد هم تهمت زده اند که قران را اجنبی ها به ایشان آموخته اند و رفتن

مؤمنین به حبشه دلیل ارتباط حضرت محمد با امپراطور مسیحی حبشه بوده است که می خواست از حضرت محمد علیه قبیله قریش استفاده کند.

حضرت بهاء الله هم از طرف خدا آمده اند و نه از طرف روس و انگلیس و اسرائیل. چنان که حضرتشان از زندان برای پادشاهان روسیه و انگلیس نیزالواحي [= نامه های آسمانی] فرستاده اند و بالحن و خطابى آسمانى آنها را به دین بهائی و اجرای صلح و عدالت و خودداری از کارهای بد و ظلم و جنگ دعوت فرموده اند. اسرائیل هم که اصلاً در سال ۱۹۴۸، یعنی ۱۰۰ سال بعد از پیدایش آئین بهائی به وجود آمد، و اگر منظور این است که چرا بهائیان به اسرائیل می روند، به این خاطر است که مقبره حضرت بهاء الله قبل از به وجود آمدن اسرائیل در آنجا بوده، و با تغییر رژیم های سیاسی در فلسطین و اسرائیل، مقبره عوض نشده و مثل قبل زیارتگاه بهائیان است و خواهد بود. مثل مقبره حضرت علی در نجف که صدها سال است در آنجا بوده، حال آنکه دهها حکومت در آنجا آمده اند و رفته اند! پس همان طور که رفتن مسلمانان ایران به نجف و کربلا و عربستان برای زیارت به معنی ارتباط سیاسی آنها با حکومت های عراق و عربستان علیه دیگران نیست، بهائیان نیز ارتباطی سیاسی با حکومت اسرائیل علیه دیگران ندارند.

۷- پاسخ به مسأله خاتمیت، خاتم الانبیا، حضرت محمد آخرین پیامبر است

خاتمیت فقط مورد ادعای اکثریت مسلمانان عزیز نیست، بلکه اکثریروان ادیان دیگر نیز به اشکال مختلف و با استناد به بعضی آیات و کلمات در کتب دینی خود و به خاطر تفسیر اشتباه آنها، معتقد شده اند دینشان آخرین و کامل ترین دین است. ^۶ به همین خاطر بوده است که اکثریروان دین قبل دین یا ادیان بعد از خود را باطل دانسته اند. حال آن که حقیقت و منظور از آن آیات و کلمات چیزی دیگر بوده است.

در تشبیه و مثال، دین ها مانند سال ها و دوره های تحصیلی هستند؛ پیامبران نیز مانند مربیان و معلمین می باشند؛ انسان ها نیز شاگردان ایشان اند. بنابراین هر پیامبری پایان دوره قبل از خود و آغاز دوره خود است. مثلاً حضرت مسیح پایان دوره حضرت موسی و پیامبران قبل از ایشان، و آغاز دوره مسیحی و دوره های بعد از آن بودند؛ حضرت محمد پایان دوره حضرت موسی و عیسی و سایر پیامبران قبل از ایشان، و آغاز دوره اسلام

ودوره های پس از آن بودند؛ به همین ترتیب نیز حضرت بهاء الله (و حضرت باب) پایان دوره اسلام و ادیان قبل از آن، و آغاز دوره بهائی و دوره های پس از آن هستند. به این ترتیب هریامبری، هم اول است و هم آخر؛ اول است برای ظهور خود و بعد از خود، و آخر است برای ظهورات قبل از خود. به همین دلیل است که در کتاب *مفاتیح الجنان*، ضمن زیارت مطلقه امیرالمؤمنین، در توصیف حضرت محمد چنین آمده است: " **الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل** " (پایان برای آنچه گذشت، و آغاز برای آنچه خواهد آمد). برای همین نیز هست که هریامبری در دوره خود فرمود وظیفه پیامبری خود را انجام داده و دین و رسالت خود را کامل فرموده است. زیرا انبیاء الهی تا رسالت دوره خود را انجام ندهند و مردم زمان خود را به اندازه لازم و کافی هدایت نکنند، وفات نمی کنند. مانند هر معلمی که درس سال تحصیلی خود را تمام و کمال تدریس می کند.

گفته شد هریامبری هم اول است و هم آخر. حضرت بهاء الله برای این معنی بسیار عالی و مهم، توضیح دیگری نیز داده اند. می فرمایند چون همه پیامبران از طرف يك خدا هستند، پس حقیقت همه آنها، برخلاف زمان ها و مکان ها و نام و نشان های مختلفشان، یکی است. به این خاطر است که در حدیث آمده وقتی حضرت قائم موعود ظاهر می شود می فرماید هر که می خواهد پیامبران گذشته را ببیند، مرا ببیند.^۷ به این خاطر در تأیید معنی فوق است که حضرت محمد فرموده اند: " **أنا خاتم النبیین و أنت یا علی خاتم الوصیین** " (من خاتم پیامبرانم و تو ای علی خاتم جانشینان هستی).^۸ در صورتی که شیعیان بعد از حضرت علی دیگران را نیز جانشینان و وصی حضرت رسول می دانند. پس منظور از خاتم، تمام شدن ادیان و نیامدن پیامبران دیگر با جانشینانشان نیست، بلکه مقصود ختم دوره خاص هر يك از آنها می باشد، و یا این که منظور یکی بودن حقیقت همه آنهاست.

در تأیید حقیقت فوق است که در زیارت صاحب الزمان راجع به همه ائمه آمده است که " **أنتم الأوّل والآخِر** " [= شما اول و آخر هستید].^۹ و یا خطاب به حضرت قائم موعود است که " **السّلامُ علی وارثِ الأنبياءِ وخاتمِ الأوصیاء** " [= سلام بر وارث انبیاء و خاتم جانشینان].^{۱۰} حال اگر به مفهوم غلطی که در ذهن بعضی جا گرفته معنی کنیم،

باید بگوئیم چون قبلاً "خاتم الوصیین" به حضرت علی گفته شد، پس دیگر قائمی نباید باشد که به او هم "خاتم الاوصیا" گفته شود! حال آن که همه ائمه هم اول اوصیا بوده اند و هم آخر اوصیا!

توضیح دیگری که برای روشن شدن بیشتر معنی خاتمیت در آثار بهائی آمده است آن که، حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "دین الهی یکی است ولی تجدّد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدّت مدید کهن گردد، از ثمر باز ماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می کارد، دوباره شجر اول ظاهر می شود. دقت نمایید در عالم وجود هر چیز را تجدّد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدّد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدّد یافته، ادراکات تجدّد یافته، پس چگونه می شود که امر عظیم دین که کافل ترقّیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دوجہانی، بی تجدّد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است."^{۱۱}

بنابراین بهائیان حضرت محمّد را خاتم النبیین می دانند، اما نه به این معنی که پس از ایشان دیگر پیامبرودینی نخواهد آمد. حضرت بهاء الله فرموده اند بعد از ایشان نیز پیامبران دیگری نیز خواهند آمد و تا جهان و آدمیان هستند، خداوند برای ایشان راهنمایان خواهد فرستاد. توضیحات حضرت بهاء الله درباره این قبیل موضوعات مندرج در کتاب های آسمانی قبل، درهای معانی جدیدی بر روی جهانیان گشوده است که اگر همه به آن توجه کنند، همه اختلافات مصنوعی ادیان و انسان ها حل می شود و به جای آن صلح و محبت و دوستی در جهان حکمفرما می گردد. باری توضیحات متعدد دیگری نیز در آثار حضرت بهاء الله راجع به مسأله خاتمیت وجود دارد که علاقمندان باید خود به آنها مراجعه نمایند.^{۱۲}

۸- پاسخ به مسأله الوهیت، ادعای خدائی حضرت بهاء الله

در کتب بهائی آشکارا توضیح داده شده که اگر یک بهائی حضرت بهاء الله را خود خدا بداند، کافراست.^{۱۳} بنابراین تهمت این که بهائیان حضرت بهاء الله را خدای

دانند، کاملاً غلط است و ناشی از بدفهمی بعضی بیانات حضرت بهاءالله می باشد. توضیح آن که حضرت بهاءالله نیز مانند دیگر پیامبران آسمانی وقتی می خواهند تعلیمات و دستورات خدا را برای انسان ها بیان فرمایند، به دوشکل مستقیم و غیرمستقیم می گویند. درست مانند بحث نقل قول مستقیم و نقل قول غیرمستقیم در درس زبان فارسی و انگلیسی و غیره. مثلاً دریکجا از خدا نقل قول مستقیم می فرمایند که، "نیست خدائی جز من"؛ و درجائی دیگر نقل قول غیرمستقیم کرده، می فرمایند، "نیست خدائی جز او". معنی هر دوی اینها یکی است. منظور از "من" مذکور در "نیست خدائی جز من" خود خداست، و نه حضرت بهاءالله. چنان که خود حضرت بهاءالله در یکی از آثارشان به نام "لوح شیخ نجفی" می فرمایند وقتی پیامبران می گویند "نیست خدائی جز من"، منظورشان این است که خود را نمی بینند فقط خدا را در نظر دارند و در خدا فانی شده اند. به توضیحی دیگر، پیامبران مانند آئینه ای هستند که تصویر نور و حرارت خورشید خدا را منعکس می کنند. آئینه گاهی به خاطر تأکید بر خورشیدی که در آن افتاده، و به خاطر این که بگوید آئینه وجود خودش در برابر خدا هیچ وفانی است، می گوید، "من خورشید هستم"؛ و گاهی با تأکید بر مقام بشری خود، می گوید، "من آئینه هستم". هر یک از این دو از جنبه ذکر شده صحیح است. برای همین است که مثلاً حضرت علی فرموده اند "طاعتی طاعة الله" [= طاعت کردن از من، طاعت از خداست]؛^{۱۴}، حال آن که بدیهی است منظور حضرت علی از این بیان، ادعای خدائی نبوده است.

حضرت بهاءالله همچنین در آثارشان توضیح فرموده اند منظور از جملاتی مثل "اِنِّی اَنَا اللهُ" بیان نهایت محویت و نیستی در درگاه خداست. چه که مریبان آسمانی جز خدا را نمی بینند و برای همین اظهار نیستی کرده از زبان خدا می گویند "من خدا هستم" یعنی گوئی خودشان ابداً و اصلاً وجود ندارند و هر چه هست خداست و مخلوقات و خود انبیاء در برابر وجود خدا هیچ محسوب می شوند. و در لوح *اشراقات*، ص ۴۰، در پاسخ به همین سؤال از جنبه ای دیگر چنین می فرمایند: "لَعَمْرُ اللهُ، کلمه مبارکه اِنِّی اَنَا الْاِنْسَانُ، نزد مظلوم (منظور حضرت بهاءالله خودشان هستند)، اعظمست از جمیع آنچه ادراک نموده اند". در اینجا قسم می خورند به خدا که نزد ایشان جمله "همانا من انسان هستم" از همه آنچه دیگران ادراک نموده اند عظیم تر است.

۹- پاسخ به این شبهه که می گویند: تغییر احکام شما مخالف اسلام است؛ اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟ (مسح نمی کشید؛ قبله را عوض می کنید)

هردینی از دو قسمت تشکیل شده: تعلیمات و حقایق اصلی و اساسی و تغییرناپذیر؛ احکام فرعی و ثانوی و تغییرپذیر. بنابراین آنچه در ادیان بعدی نسبت به ادیان قبل از آن تغییر نمی کند، تعالیم اساسی ای همچون روحانیات و وحدانیت خدا و بقای روح و مجازات و مکافات و لزوم محبت و عدالت و کرم و فضل و بخشش و تقوی و عفت و عصمت و نیکوکاری و فروتنی و صفات والای اخلاقی و امثال آن می باشد. اما احکامی چون حلال و حرام ها، میزان مجازات ها و پاداش ها، احکام فرعی عبادات و نماز و روزه و حج و ازدواج و طلاق و ارث و اقتصاد و غیره که عموماً بیشتر مربوط به جنبه و شرایط جسمانی و مادی زندگی بشری شوند، به تناسب زمان و مکان و نیازها و استعدادات هر دوره از زندگی بشر در روی کره زمین تغییر می کنند. اگر قرار بود پیامبری جدید بیاید و تغییری در تعالیم و احکام و سایر امور بشری ندهد، دیگر لزومی به آمدن این همه پیامبر نبود، و در آن صورت، البته از رشد و تکامل تدریجی زندگی جسمانی و انسانی و معنوی بشر هم خبری نبود!

حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرمایند: "شریعت الله بر دو قسم منقسم: يك قسم اصل اساس است؛ روحانیت است... ابداً منسوخ نمی شود... این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد؛ زیرا در اواخر هر دوره شریعت الله روحانیه یعنی فضائل انسانی از میان می رود و صورتش باقی می ماند... [بنابراین] در دوره هر پیغمبری تجدید می گردد... قسم ثانی از شریعت الله که تعلق به عالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوات و عبادت و نکاح و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات،... در هر دوری از ادوار انبیاء، تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد؛ زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام، به اقتضای زمان، لابد از تغییر و تبدیل است"^{۱۶}

چنین است که همه ادیان گفته اند باید متقی و راستگو و درست کردار و عقیف و عادل و... بود، اما در عوض احکام فرعی را تغییر داده اند. مثلاً اسلام نماز و روزه و حج و قبله

وازدواج و طلاق و سایر احکام فرعی دین مسیحی را تغییر داد، اما اصول تعالیم حضرت مسیح را تغییر نداد، بلکه آنها را به زبانی جدید ترویج کرده تر توضیح داد و تأکید کرد. این تغییرات به این معنی نیست که استغفرالله اسلام حضرت مسیح را قبول ندارد. به همین شکل تغییر احکام فرعی اسلام توسط دین بهائی، استغفرالله به مفهوم قبول نداشتن اسلام نیست، بلکه به این معنی است که بعضی احکام فرعی اسلام امروزه نمی تواند موجب صلح و وحدت جهانی بشود، و به این خاطر حضرت بهاءالله آنها را تغییر داده اند؛ مثل حکم نجس دانستن بعضی که مسلمان نیستند. نکته و حقیقت شایان ذکر دیگر آن که امروزه به جز خود مسلمانان، تنها گروهی که اسلام را شرعاً و رسماً قبول دارند دینی آسمانی می دانند، بهائیان هستند.

۱۰- پاسخ به این سؤال که اگر امام زمان ظهور کرده، چرا صلح برقرار نشده؟

درست است که در همه کتاب های آسمانی قبل مژده داده شده است که در آخر الزمان کسی از طرف خدا می آید که صلح و دوستی و عدالت می آورد، اما برای آمدن آن موعود، شرایط و توصیفات نیز در آن کتب ذکر شده است. اما متأسفانه اکثر پیروان به معنی حقیقی این شرایط و توصیفات توجه نکرده، در ذهن و فکر خود انتظارات غلطی برای ظهور آن حضرت تصور کردند که مخالف کتب آسمانی شان می باشد. مثلاً در احادیث اسلامی آمده که خود امام زمان و پیروانش دچار لایا و حبس و زندان و شهادت هم می شوند. چنان که در "پیرامون ظهور حضرت امام مهدی (عج)"، صفحه ۹۳، آمده است: "حضرت مهدی (عج) بعد از هفت یا نه سال حکومت به شهادت میرسد". و در بحار الانوار است که امام حسین پس از مهدی، او را دفن می کند و چهل سال باقی می ماند. حال آنکه همه فکرمی کنند قائم می آید و فوری پیروزمی شود و ۷ یا ۹ سال حکومت می کند و دنیا پس از او تمام می شود! حال آن که چنین نیست و حضرت بهاءالله که به تعبیری رجعت حضرت مسیح و حسین هستند، پس از ایمان به حضرت باب (چنان که ضمن پاسخ پرسش ۱۶ آمده است، در احادیث است که حضرت مسیح برمی گردد و پشت سرفائم نمازمی خواند که اشاره به همین ایمان حضرت بهاءالله به حضرت باب است)، از سال ۱۲۶۹ هـ ق (اظهار امر خفی

در سیاه چال طهران) تا ۱۳۰۹ ه ق که صعود فرمودند (دقیقاً همان چهل سال بشارت داده شده)، از جانب خدا مبعوث شدند و دیانت بهائی را تشریح و کامل فرمودند و اینک پیروانشان مشغول تأسیس عدالت و صلحی هستند که انبیاء بشارت داده بودند و حضرت باب مقدمات آن را فراهم نمودند و حضرت بهاء الله نقشه تأسیس آن را از طریق نظم بدیعشان طرح فرمودند و بیت العدل اعظم الهی را مأمور پیاده کردن آن نمودند.

اما اگر چنین باشد که خداوند دنیایی بیافریند و پیامبرانی بفرستد و اکثر مردم به آن انبیاء ظلم کنند و تعالیم ادیان کاملاً اجرا نگردد و اجرای کامل آن موقوف به ظهور موعود و منجی همه ادیان شود و پس از آن همه گریه و زاری برای تعجیل ظهور، موعود بیاید و همه را مجازات کند و ظالمین را بکشد و دنیا تمام شود، این نه با عقل جوردر می آید و نه با آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی. برعکس، در احادیث است که پس از قائم حضرت مسیح دوباره می آید و حکم جهاد برداشته می شود^{۱۷} و علمی که ۲۷ حرف است و همه پیامبران قبل از قائم موعود فقط دو حرف از آن را آورده اند، به واسطه آمدن حضرت قائم موعود چنان رشد می یابد که ۲۵ حرف باقی مانده از آن نیز توسط آن حضرت آشکار می گردد و صالحان وارث زمین می شوند و جنگ های شش هزار ساله بشر تمام می شود و صلح برقرار می گردد.^{۱۸}

این توضیحات برای این است که بدانیم راجع به چگونگی تحقق صلح و عدالت پس از ظهور قائم تصورات نادرستی به وجود آمده! در حدیث می فرماید قائم که بیاید، " **يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجوراً**". می فرماید خداوند دنیا را پر از عدل و قسط خواهد نمود، **همانطور که [کما] از ظلم پر شده است**.^{۱۹} بدیهی است که ظلم، حداقل در دوره ای ۶۰۰۰ ساله به شکلی تدریجی به وجود آمده و بنابراین عدل و صلح هم تدریجی ایجاد خواهد شد، و حتی این معلوم است که ساختن و برپایی عدالت بسی دشوارتر از تخریب و ظلم است، و بساط این جهان مادی همچون خم رنگرزی نیست که قائم موعود بیاید و یک شبه جهان اسیر جنگ های ۶۰۰۰ ساله را در آن فرو برد و جامعه ای صالح و عادل بیرون بیاورد!

بلکه با توضیحات فوق ، باید گفت طبق وعده های قران واحادیث ، قائم موعود ، حضرت باب ، که در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هـ. ق. قیام ودعوت خود را . که طبق آنچه قبلاً گفته شد ، همان قیام قیامت است . آغاز نمودند ، همان لحظه و مرحله اول ، دانه صلح و عدالت به دست قدرت خداوند کاشته شد. قران مجید از این مرحله با عبارت " کَلِمَحِ الْبَصَرِ " [=مانندیک چشم به هم زدن] یاد می فرماید.^{۲۰} این دانه در مرحله دوم ، به مرور تبدیل به نهال ودرخت مقدس تنومندی می گردد که بتدریج سایه خود را در جهان خواهد گسترد و میوه عدالت و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی خواهد داد. قران مجید از این مرحله و حالت رشد با تعبیر طول کشیدن قیامت به مدّت ۵۰۰۰۰ یاد فرموده است.^{۲۱} چنین است که حال آن دانه کاشته شده در ۱۶۴ سال پیش ، در حال رشد است و به مرور ، صلح و عدالت بر پا خواهد شد و در ادوار دیگر نیز به رشد خود ادامه خواهد داد.

در قران مجید همچنین اشاره شده که در همان **لمحه** ، چنان سریعاً به حساب انسان ها رسیدگی می شود که خود نمی فهمند ، چه که آیات قران مجید ، خداوند را "**سریع الحساب**" و "**سریع العقاب**" توصیف فرموده و پس از آن محاسبه معنوی و در آثار آن ، به مرور آثارش آشکار می گردد . چنان که با آمدن حضرت باب آن محاسبه انجام شد و آثار آن ادامه دارد و در حال ظهور و بروز است.^{۲۲} در این مورد در پاسخ به چگونگی حساب و کتاب مزبور از حضرت علی نقل شده است که خداوند در روز قیامت حساب مردم را رسیدگی می فرماید " همان طور که به آنان روزی می دهد و آنها او را نمی بینند".^{۲۳} حضرت بهاء الله در کتاب "مستطاب ایقان" نکته بسیار مهمی را در این خصوص بیان می فرمایند که ملاحظه آن ضروری است. می فرمایند:

" شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که **حساب خلائق در ظهور بدیع** = **دین بانی** چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ ... ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان [=قران] ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: " فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ"^{۲۴} را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلل بر آن

است؟ و بعد می فرماید: "يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ" ۲۵ این است که از وجهه، حساب خلائق کشیده می شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. ۲۶

۱۱- پاسخ سؤال در مورد مرجع تقلید؛ آیا مرجع تقلید دارید؟ نظرتان چیست؟

همان طور که در پاسخ به سؤال ۹ گفته شد، هردینی از دو قسمت اصول و فروع تشکیل شده است. علمای شیعه می گویند اصول دین تقلیدی نیست و هر کس خود باید آن را دریابد، اما فروع دین نیز تا آنجا که از خود قرآن معلوم است تقلید لازم ندارد، ولی در بعضی موارد که فهم فروع دشوار می گردد، علما باید نظر دهند و پیروان یا مقلدین از ایشان تقلید کنند.

اما در دین بهائی اگرچه تقسیم امور دین به اصول و فروع مورد قبول واقع شده، ولی بحث تقلید، آن طور که در شیعه مطرح شده، وجود ندارد. علت آن هم این است که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء با تعیین کتبی و رسمی جانشینان خود (به ترتیب زمانی: حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امر الله، بیت العدل اعظم)، اولاً راه اختلاف و تفرقه دائمی را بر جامعه جهانی بهائی بستند، و ثانیاً با این کار به جای آن که امور دین را به دست علمائی که افکار و فتوای ایشان متفاوت و موجب اختلاف و تفرقه در دین و جامعه است بسپارند، به جانشینان رسمی و مکتوب مزبور سپردند و به این ترتیب وظیفه ای در زمینه استنباط احکام فرعی را برای احدی از علمای بهائی قائل نشدند. به این دلیل بهائیان در دوره دین بهائی فقط به فرامین بیت العدل اعظم عمل می نمایند، و دچار اختلافات ناشی از فتوای متفاوت نمی شوند.

۱۲- پاسخ این شبهه که اگر تساوی حقوق رجال و نساء است، چرا مهریه

دختر عشایر و روستا کمتر از مهریه دختر شهری است؟

کسی که این پرسش را کرده مانند دیگر ایرادهائی که به تعالیم بهائی گرفته شده، در تعالیم مزبور وقت ننموده است. حضرت بهاء الله چنین فرموده اند، بلکه فرموده اند

داماد اگر شهری است طلا می دهد، و اگر روستائی است نقره. بنابراین مسأله اصلاً ربطی به شهری یا روستائی بودن دختر ندارد، بلکه مربوط به شهری یا روستائی بودن پسر- آن هم از جنبه وبه خاطر مسائل اقتصادی و مادی و نه روحانی و معنوی - می باشد. مضافاً حضرت بهاء الله هم دختران و هم پسران را، چه شهری و چه روستائی، تشویق و توصیه فرموده اند که به کمترین حدّ مهریه نقره قناعت کنند و از خدا برکت خواهند. به این ترتیب برای سرور خاطر مسائل می توان گفت اگر پسر شهری یا دختری روستائی ازدواج کند، آیا مهریه دختر طلا نخواهد بود! و اما بحث تساوی نیز خود بحثی مفصل است که فرصتی دیگر می طلبد.

۱۳- پاسخ راجع به سؤال در مورد عالم بعد و کفن و دفن

بهایان به عالم بعد و وجود روح و بقا و زندگی آن پس از مرگ معتقدند، اما کیفیت عالم بعد را روحانی می دانند و نه جسمانی و مادی. در مورد کفن و دفن هم در آثار بهائی است که چون جسد هرانسانی در مدت زندگی مادی او در کره زمین در خدمت روح او بوده، و چون روح پس از مرگ نیز زنده است و از جهان مادی و جسد خود نیز آگاه است، احترام به جسد او نشانه احترام به او و موجب خوشنودی او است. این است که طبق دستور حضرت بهاء الله جسد باید پس از مرگ با احترام و تجلیل کفن و دفن شود و بر آن نماز مخصوص بهائی خوانده شود. و الا دین بهائی انسانیت انسان را به روح وی می داند و نه جسد او، لذا تشویق به خاک پرستی ننموده، بلکه احترام به جسدی را که در زیر زمین تبدیل به خاک خواهد شد، نشانی از احترام به آن جان پاک می داند که مدتی در حیات مادی، تعلق به آن جسد داشته.

۱۴- پاسخ به این سؤال که، چرا حکم زنا ۹۰ مثقال طلاست؟ با عقل جور در نمی آید

همان طور که ضمن پاسخ به سؤال ۹ گفته شد، دین دارای دو قسمت اصول روحانی و فروع جسمانی و مادی می باشد. از جنبه آن اصول، زنا در همه ادیان آسمانی حرام بوده و هست، و کل انسان ها به تقوی و عفت و عصمت و حیا امر شده اند. اما از جنبه فروع جسمانی، راجع به انواع زنا و مجازات هر نوع، هر دینی بر اساس شرایط زمان و مکان

و فرهنگ و جامعهٔ مربوطه ، نوعی متفاوت حکم فرموده است. اما آنچه در اینجا مهم است ، این است که حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس و سایر آثارشان زنا را به شدت حرام فرموده اند. آنها که سؤال مزبور را همیشه مطرح می کنند، عمداً به این اصل اشاره ای نمی کنند. ایراد وقتی بود که تصور محال کنیم که دین بهائی زنا را حلال فرموده!

با این مقدمه باید اشاره کرد که به طور کلی در خصوص همهٔ احکام فرعی در همهٔ ادیان - و از جمله حکم زنا - همیشه بحث و نظرات موافق و مخالف وجود داشته و دارد و خواهد داشت! مثلاً امروزه جهانیان به مجازات زنا در اسلام و عدم امکان اثبات آن به وسیلهٔ ۴ شاهد عادل ، حتی بیش از ایراد مخالفان دین بهائی در ایران در خصوص مجازات زنا ، ایراد می گیرند و آن را غیر عقلانی و غیر انسانی به حساب می آورند. این امر به این حقیقت برمی گردد که انسان ها همیشه نمی توانند حکمت های احکام ادیان را که خداوند نازل فرموده ، تماماً و کاملاً درک کنند. به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حلال و حرام ها و مجازات و مکافات مربوط به احکام فرعی هر دینی مانند دستورات و تجویزات اطباء و دکترهاست. ممکن است بیمار نفهمد که چرا دکتری فلان مقدار دارو را تجویز کرده و یا دارویی دیگر را ممنوع نموده ، اما چیزی که مهم است این است که بیمار اول باید به دانائی و شایستگی دکتر شناخت پیدا کند ، و پس از آن هر چه را که دکتر گفت ، ولو بیمار حکمت آن را درک نکند ، اجرا نماید.

شما يك يك احکام تمام ادیان را فهرست کنید و نظراً ۷ میلیارد مردم جهان را راجع به آن بپرسید! خواهید دید که اختلاف نظرها شاید به تعداد همهٔ آنها باشد! علت این اختلاف ، تفاوت مراتب عقل های جائز الخطای بشری بالنسبه به عقل کلی الهی است. البته این به آن معنا نیست که حکمت احکام خدا را نمی توان فهمید ، بلکه منظور این است که فهم بشری به هر حال در این خصوص محدود است - چنان که دربارهٔ فهم سایر علوم نیز چنین است. همچنین باید گفت دین سیستمی است که همهٔ اجزایش با هم باید در نظر گرفته شود. جزء جزء کردن احکام يك دین و نقد ناقص آن ، حقیقتی را روشن نخواهد کرد. فهم حکمت نزول هر حکم در هر دین را باید با توجه به کل سیستم آموزه های آن بررسی کرد. خود مربیان آسمانی بهترین توضیحات را دربارهٔ آموزه های

خود داده اند. برماست که مقصود آنها را از همه آثار و کتب خود ایشان جستجو کنیم و بفهمیم. احکام الهی جنبه های مختلف و حکمت های مختلفی دارند. بنابراین باید به جمیع وجوه حکمت های احکام آسمانی ناظر بود.

نکته بسیار مهم و اساسی دیگر در مورد مجازات زنا در دین بهائی آن که آنها که همیشه غیر منصفانه به آن ایراد گرفته و می گیرند، بلا استثناء آن را تحریف کرده، ناقص بیان می کنند. حال آن که حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس راجع به مجازات زنا که مربوط به افراد مجرد و غیر متأهل است^{۲۷}، دو جنبه را بیان فرموده اند: یکی مجازات ظاهری آن که همان جریمه ۹ مثقال طلا در بار اول و دو برابر آن در بار دوم و به همین شکل دو برابر شدن آن به صورت تصاعد هندسی در دفعات احتمالی بعدی می باشد، و دیگری مجازات معنوی آن که بسی مهم تر از مجازات ظاهری مزبور است. پس از بیان مجازات ظاهری مزبور در ادامه می فرمایند: "هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكُ الْأَسْمَاءِ فِي الْأُولَى، وَ فِي الْأُخْرَى قُدِّرَ لَهُمَا عَذَابٌ مُهِينٌ". یعنی: این است آنچه که مالک اسماء در مرتبه اول به آن حکم کرد، و اما در مرتبه آخری برای آن دوزنکار، عذابی خوارکننده مقدر شده است. حضرت عبدالبهاء نیز در توضیحی فرموده اند که نام آن دوزنکار جمعه تشهیری شود که این اقدام را نیز می توان جنبه هائی از هر دو نوع مجازات ظاهری و باطنی مزبور دانست.^{۲۸}

نکته آخر در این مورد آن که حکم مشابه مجازات زنا در دختر و پسر مجرد در اسلام صد تا زیاده است که پس از اثبات جرم توسط شهادت چهار شاهد عادل صورت می گیرد که اساساً غیر قابل اثبات است. مقایسه ای منصفانه بین حکم بهائی در این خصوص که در فوق ذکر شد با این حکم اسلام شاید وجدان معترضین بی انصاف را بیدار کند!

۱۵- پاسخ به این پرسش که گفته می شود ازدواج با زن پدر حرام است، بنابراین

با بقیه حلال است

در دیانت بهائی نیز محارم وجود دارد، و حتی به این علت که بهائیان احدی را نجس نمی دانند و می توانند با همه ملل عالم ازدواج کنند، تأکید شده هر چه با کسانی که از نظر خویشاوندی دورترند ازدواج کنند بهتر است، چون این امر هم به

اتحاد و وحدت عالم انسانی بیشتر کمک می‌کند و هم نسل سالم تری به وجود می‌آورد. این حکم از جمله احکامی است که مناسب عصر وحدت و اتحاد همه انسان‌های روی کره زمین است. اما دستور تعیین محارم که در ادیان مختلف یهودی و مسیحی و زردشتی و اسلام و غیره احکام متفاوتی دارد، به عهده بیت‌العدل اعظم گذاشته شده است تا به موقع خود با توجه به سایر تعالیم بهایی، و با توجه به بافت جدید جامعه جهانی، حدود محارم را تعیین فرمایند. چه که در تعالیم بهایی به علت ممنوعیت اختیار بیش از یک زن و حرام بودن مُتعه و صیغه و ممدوحیت ازدواج با نفوسی که از نظر خویشاوندی دورترند، بافت و شکل جامعه بکلی تغییر خواهد کرد.

همچنین ذکر حرام بودن ازدواج با زن پدر در یک آیه مجزا در کتاب مستطاب اقدس، دلیل بر حلال بودن دیگر طبقات فامیل نیست، چنانکه در قرآن مجید، سوره نساء نیز ذکر حرام بودن ازدواج با زن پدر، به تنهایی در یک آیه نازل شده و حرام بودن سایر طبقات در آیه دیگر نازل شده است. جالب آن که در تورات، سفر تثبیه، فصل ۲۲/۳۰ نیز حکم مزبور به تنهایی نازل شده. و یا مثلاً ذکر حرام بودن "میتة و خون و گوشت خوک" نیز در قرآن مجید، بقره، آیه ۱۶۸، در یکجا آمده و این دلیل بر آن نیست که مثلاً شراب که در آنجا ذکر نشده، حلال است. مضافاً در تاریخ بیش از یک قرن و نیم آیین بهایی، آیا کسی می‌تواند در جامعه بهایی موردی از ازدواج با محارم را نشان دهد؟! ۲۹

۱۶- پاسخ به سؤال: چرا به فاصله دو سال دو ظهور اتفاق افتاده است؟

طبق کتب آسمانی همچون تورات و قرآن، پیامبران قبل به مدت حدود ۶۰۰۰ سال در دوره ای که با حضرت آدم شروع و با حضرت محمد خاتمه می‌یابد، انسان‌ها را از بت پرستی منع و به یکتا پرستی دعوت کردند. این دوره ۶۰۰۰ ساله چنان که ادیان بابی و بهائی اشاره کرده اند، به دوره کودکی بشر تشبیه شده است. ۳۰ در این دوران همه پیامبران و پیروان جانفشان آنان با فداکاری و تحمل انواع بلا و زندان و تبعید و شکنجه و شهادت جامعه انسانی را در مراحل اتحاد مادی و معنوی خانوادگی و قبیله‌ای و شهری و کشوری یکی پس از دیگری پیش بردند تا برای

ورود به دوره بلوغ خود که مرحله اتحاد جهانی و صلح و عدالت بین‌المللی است آماده گردد.

توضیح آن که در این دوره ۶۰۰۰ ساله که به آن "کورآدم" گفته می‌شود، پیامبران بشر را آماده کردند تا در پایان دوره مزبور (یعنی آخر الزمان و قیامت دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم) به دوره بلوغ و جوانی خود وارد گردند. در حقیقت آخر الزمان به معنای پایان دوران بشر نیست، بلکه منظور پایان دوره ۶۰۰۰ ساله مزبور و شروع دوره ای به مراتب عظیم ترمی باشد. طلوع این دوره جدید که تشبیه به دوره بلوغ و جوانی بشر می‌شود، طبق وعده های ادیان قبل در سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴ م / ۱۲۲۳ هـ ش)، شروع شد. حضرت باب در این سال ظاهر شدند و ورود بشر به دوره جدید را که به وسیله ظهور حضرت بهاء الله (۱۲۶۹ هـ ق / ۱۸۵۳ م) پس از ظهور ایشان برقرار می‌شود، اعلان فرمودند.

جالب و مهم آن که حتی در همه متون مقدسه ادیان قبل نیز، چون یهودی و مسیحی و زرتشتی و اسلامی، به اشاره یا به صراحت تاریخ ورود به مرحله جدید بلوغ مزبور نیز ذکر گردیده و فاصله نزدیک دو ظهور مزبور نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^{۳۱} بعضی از القاب و اصطلاحاتی که ادیان قبل برای دو ظهور مزبور به کار برده بودند، برای ظهور اول عبارت است از: ایلیا، هوشیدر، یحیی، مهدی، یا قائم، و برای ظهور دوم عبارت است از: رب الجنود، سیوشانس، شاه بهرام، کریشنا، میترا، بودای پنجم، مسیح، یا رجعت حسینی.

با این توضیح، پاسخ سؤالی که شده نیز آشکار می‌شود، و آن این که ورود به مرحله جدید بلوغ بشری پس از بیش از ۶۰۰۰ سال کودکی، به قدری حساس و مهم بود و لزوم آمادگی برای تغییرات عظیم در فرهنگ بشری در بُعد جهانی بقدری حیاتی بود و به چنان قوای روحانی شدیدی نیاز داشت که ضروری بود دو ظهوری در پی واقع شود. حضرت باب اول ظاهر شدند تا علف های هرز خرافات و پیرایه های را که توسط بعضی غافلین در طول ۶۰۰۰ سال در گلستان ادیان آسمانی و جامعه بشری روئیده بود بکنند و همه را آماده کنند تا حضرت بهاء الله با ظهورشان پس از ایشان دانه درخت فرهنگ جدید بشری را در آن بکارند تا طبق وعده انبیاء قبل، بمرور و بموقع خود محصول و میوه های آن که صلح و بلوغ و وحدت جهانی خواهد بود، آشکار گردد.

حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند: "حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد، در وقتی در مرحله ی طفولیت بوده و در وقت دیگر در عنفوان شباب. اما حال به مرحله بلوغ موعود رسیده؛ آثارش از جمیع جهات نمودار است... آن چه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر، نیازمندی های نوع انسانی را بر طرف می ساخت از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ بر نیاید؛ زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و باید امروز به فضائل و قوایی جدید فائز گردد و قوانینی جدید و استعدادی جدید یابد".^{۳۲}

لازم به ذکر است که مدل کوچک تری نیز شبیه به دوظهورپی در پی فوق در همان دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم در مقطع تاریخی اواخر دوره دیانت یهودی اتفاق افتاد. در آن مقطع نیز یهودیان چنان قشری و فاسد و غافل شده بودند که اصلاح ایشان نیازمند دوظهورپی در پی بود. اول حضرت یحیی بن زکریا، یا یوحنا تعمید دهنده ظاهر شد و با غسل تعمید مردم، ایشان را آماده فرمود تا پس از خودشان، حضرت مسیح موعود یهود را که در همان زمان زندگی می فرمود، بشناسند. به این خاطر بود که حتی خود حضرت مسیح نیز در ایام دعوت حضرت یحیی و قبل از آشکار ساختن مقام خودشان که از مقام حضرت یحیی بالاتر بود، از او خواستند که ایشان را نیز تعمید دهد.^{۳۳} حضرت بهاء الله هم که رجعت معنوی و صفاتی حضرت مسیح نیز محسوب می شوند، طبق احادیث اسلامی، اول به دین حضرت باب گرویدند و پس از آن مقام حقیقی خود را آشکار فرمودند.^{۳۴} جالب آن که شباهت های زیادی بین دوظهورپی در پی حضرت یحیی و مسیح، با دوظهور حضرت باب و بهاء الله وجود دارد که در کتب بهائی به آن اشاره شده است.^{۳۵} از جمله این شباهت ها همین است که در احادیث اسلامی وارد شده پس از ظهور قائم حضرت مسیح ظاهر می شود و پشت سرقائم نماز می گزارد که اشاره به حقیقت فوق، یعنی ایمان اولیه حضرت بهاء الله به حضرت باب قبل از ظهور خودشان است. در این مورد در قسمت پاسخ به سؤال ۲۵ نیز مطالبی خواهد آمد.

۱۷- پاسخ به این سؤال که چرا آثار به زبان عربی است در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است

در پاسخ به این سؤال چند نکته را باید در نظر گرفت. یکی این که پیامبران به زبانی با مردم صحبت می کنند که آنها مقصود ایشان را بفهمند. دیگر این که طبق بشارات اسلامی ظهور جدید باید از ایران آشکار می شد که شد.^{۳۶} در احادیث است که در ظهور موعود، اصحابش عجم (یعنی غیر عرب) هستند، اما جز به عربی صحبت نمی کنند.^{۳۷} همچنین باید اشاره کرد که زبان عربی فصیح ترین زبان هاست و بهترین توان حقایق دینی و معنوی را در قالب آن بیان کرد. نیز باید اشاره کرد که آثار ظهور جدید فقط به عربی نیست، بلکه به فارسی نیز هست، و از جمله توسط حضرت ولی امر الله به انگلیسی هم ترجمه شده است.

نکته دیگر این که ظهور جدید فقط برای ایران ظاهر نشده بلکه طبق بشارات پیامبران قبل^{۳۸} ظهوری جهانی است و مخاطب آن همه جهانیان هستند. بنابراین ملاحظه می شود با وجود وجود بودن آثار مزبور به سه زبان دنیا، همه جهانیان می توانند پیام ظهور جدید را درک کنند. همچنین باید گفت اینک بر اساس آثار مزبور به سه زبان فارسی و عربی و انگلیسی، آن آثار به بیش از ۸۰۰ زبان ترجمه و در اختیار همه جهانیان قرار گرفته است و همه مقصود ظهور جدید را می فهمند و لذا حجّت بر همگان تمام شده است.

۱۸- پاسخ به این سؤال که می گویند امام زمان، زمانی ظهور می کند که اوضاع جامعه نابسامان است و تعداد مسلمانان حقیقی کم باشد

طبق آنچه بعضاً ضمن پاسخ به پرسش ۱۶ آمد، موقع و تاریخ ظهور موعود از قبل در کتب اسلامی و یهودی و زردشتی و مسیحی تعیین شده بود.^{۳۹} جالب است بدانیم که کمی قبل از ظهور موعود، از جمله معدودی از مسلمانان و مسیحیان در ایران و سایر نقاط جهان پیدا شدند که نزدیکی زمان ظهور را از وضعیت بد جامعه و با توجه به بشارات و شرایط مذکور در کتب آسمانی شان احساس کردند و عملاً نیز آماده استقبال از آن شدند.^{۴۰}

مضافاً باید پرسید منظور از مسلمانان حقیقی در سؤال چه کسانی هستند؟! سنی ها ، شیعیان ، یا...؟! خود حضرت رسول (ص) پیش بینی فرموده بودند که : "سَتَفْرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً" (یعنی بزودی امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که کل آنها جز یکی در نار جهنّم هستند). و حضرت صادق نیز فرموده بودند: " ارتدّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ سَبْعَةً" ، (یعنی مردم پس از وفات حضرت رسول اکرم ص مرتد شدند مگر سه یا هفت نفر). و حضرت باب نیز که ظاهر شدند، فرمودند: "چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان به آن نفس هویت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آن که کل به اعمال قران عمل می کردند... امروز که می بینی که کلّ مؤمن اند به امیرالمؤمنین به واسطه آنست که خلاف ندیده در دون محبت او پرورش ننموده والا اگر همین نفوس ، صدر اسلام می بودند همان "ثلاثه" که در حدیث موضوع شده می دیدی...".^{۴۱}

به این ترتیب حقیقتاً چه کسی جز خود خدا می توانست تشخیص دهد که معنی و منظور از نابسامانی و کمی مسلمانان حقیقی چیست؟! با توجه به احادیث فوق ، حتی باید گفت نابسامانی و کمی تعداد مزبور منحصر به نزدیکی ظهور قائم موعود نیز نبوده است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به احادیث زیر نیز توجه فرمائید. در کتاب "اصول کافی" که یکی از چهار کتب معتبر نزد شیعیان است ، در جلد ۳، ص ۳۴۰ ، امام باقر ع چنین می فرمایند: " النَّاسُ كُلُّهُمْ بِهَاءٍ - ثَلَاثًا - اِلَّا قَلِيلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ". (مردم همگی چهارپایانند - این جمله را سه بار تکرار می کرد، سپس می فرمود: جز اندکی از مؤمنین؛ و مؤمن غریب است - این جمله را هم سه بار می فرمود). و نیز امام صادق ع درباره مؤمنین شیعه می فرمایند: " زن مؤمن از مرد مؤمن کمیاب تراست و مرد مؤمن کمیاب تراز کبریت احمر است. کدام يك از شما کبریت احمر را دیده اید؟! "^{۴۲} ، مترجم اصول کافی در همان جا توضیح می دهد که در زبان عرب چیز کمیاب را به کبریت احمر (اکسیر) تشبیه می کنند. و نیز در همان جا می فرمایند: "هان به خدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی دانستم هیچ حدیثی را از آنها نهان دارم".

سدیر صیرفی گوید: خدمت امام صادق ع رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روانیست، فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین ع به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند) و حقش را غصب نمی نمودند) ^{۴۳} فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا یبوع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری رازین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیبا تر و شریف تر است، فرمود: الاغ برای من رهوار تر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند" ^{۴۴}

و حمران بن اعین گوید: به امام باقر ع عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گو سفندی شرکت کنیم آن را تمام نکنیم، فرمود: خبری شگفت ترا از این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر با انگشت اشاره کرد - سه تن، (سلمان و مقداد و ابوذر). حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند ابا یقظان عمار را که بیعت کرد و شهید گشته شد. من با خود گفتم: چیزی بهتر از شهادت نیست (پس چرا عمار هم مثل آن سه تن نباشد؟). حضرت به من نگریست و فرمود: مثل این که تو فکرمی کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات (که مثل آنها باشد). و بالاخره از امام

کاظم ع نقل شده است: "چنین نیست که هرکه به ولایت ما معتقد شد مؤمن باشد، بلکه آنها همدم مؤمنین قرارداد شده اند."^{۴۵} درص ۸۸۳ کتاب بحار الانوار ۱۳ نیز ذکر شده است شیعه حقیقی مانند "سرمه درچشم و نمک درغذا"، قلیل خواهند بود.

با این احادیث معنی این بیان حضرت محمد ص نیز روشن می شود که فرمودند، "الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً کما بدأ غریباً؛ فطوبی للغرباء" (اسلام غریب آغاز شد و بزودی مانند آغاز خود، غریب بر خواهد گشت). حضرت باب و بهاء الله با ظهور خود اسلام عزیز را دوباره زنده کردند چنان که به قول علامه اقبال لاهوری، "همه خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یک ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آئین بابی و بهایی".

۱۹- پاسخ به این سؤال که عربی پیامبران ضعیف بوده، و "حدود" را که خود جمع است، " حدودات" نوشته است.

بعضی نکات زیر در این خصوص می تواند نسبت به آیات و کلمات الهی در همه ادیان وسعت دید بدهد. اول این که پیامبران و نیز حضرت باب و بهاء الله، هیچیک ادعای داشتن سواد و تحصیلات اکتسابی نداشته اند. چنان که علمای مخالف اسلام به بیش از ۳۰۰ جای قران ایراد صرف و نحوی و غیره گرفته اند.^{۴۶} دوم آن که قواعد زبان عربی را که امروز در دسترس است از خود قران استخراج کرده اند و با این وجود استثنائات در قواعد مزبور نیز وجود دارد و بین صرفیون و نحویون عرب نیز اختلاف وجود دارد. سوم آن که حتی در حیطه غیر ادیان نیز باید گفت زبان پدیده ای پویاست که در طول تاریخ به وجود آمده و تغییر یافته و بر اساس نیاز زمان و اشکال مختلف و متغیر ارتباط انسان ها و فرهنگ ها با یکدیگر، تکامل یافته و می یابد. بنابراین نمی توان شکل کلمات و قواعد زبانی را صد درصد ثابت نگهداشت. برای همین است که امروزه برای فهم متون قدیمی و مقایسه آن با متون جدیدتر، فرهنگ لغاتی تألیف

می‌گردد که براساس کاربرد "تاریخی" زبان (Historical Principles) تنظیم شده است.

اما از همه اینها گذشته موردی که در سؤال مطرح شده، در عربی مشابه دارد و نوعی جمع الجموع به حساب می‌آید؛ مثل "نذر"، "نذور"، "نذورات"^{۴۷}؛ "کسر"، "کسور"، "کسورات"^{۴۸}؛ "صاحبه"، "صواحب"، "صواحبات"^{۴۹}. توصیه آن که در این خصوص به لوح قناع از حضرت بهاءالله که در کتاب مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر مندرج است، رجوع شود.

۲۰- پاسخ به این سؤال که بهائیان نجس ندارند و همه چیز را پاک می‌دانند؛

حتی منی را

چنان که ضمن پاسخ به سؤال شماره ۲ ذکر شد حضرت بهاءالله حکم نجس دانستن دگراندیشان را ازین بردند. علت آن هم این است که برای تحقق صلح جهانی و وحدت و عدالتی که ادیان مژده آن را داده بودند، حتماً این حکم باید نسخ می‌شد، چه که در غیر این صورت از صلح و عدالت و وحدت نیز خبری نمی‌توان جست.

اما درباره نجس ندانستن اشیاء نیز باید گفت منظور از آن عدم بهداشت و پاکیزگی نیست. بلکه برعکس، همه بهائیان مأمور به رعایت نظافت هستند تا آنجا که حضرت بهاءالله بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر بر لباس کسی، لکه چرکی باشد دعای او به درگاه خداوند نمی‌رسد، اما اگر این امر از روی ناچاری و یا عذری موجب باشد خداوند او را می‌بخشد. و حضرت عبدالله فرموده اند: "نظافت ظاهره هر چند امری جسمانی است ولیکن تأثیرش دید در روحانیات دارد."^{۵۰} بنابراین بهائیان وقتی می‌گویند هیچ چیز نجس نیست به معنی این نیست که همه چیز را می‌شود خورد. معنی "سگ نجس نیست" این نیست که سگ را می‌شود خورد یا نخورد. این مفهوم جدای از این مقوله است و دخلی به خوردن و یا نخوردن ندارد. در مورد منی هم همین طور است، اگرچه نجس نیست، ولی رعایت بهداشت در مورد آن نیز صادق است.

مضافاً دین بهائی به این حقیقت اشاره می کند که، چطور ممکن است منی، یعنی چیزی که سبب بوجود آمدن اشرف مخلوقات، یعنی انسان است تا در کره خاک به عبادت خدا پردازد، نجس محسوب شود؟! برای همین است که در زیارتنامه امام حسین ع نیز آمده است که ایشان "نوری در اصلاب شامخه و ارحام مطهره" بوده اند.^{۵۱}

۲۱- چرا می گویند دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟

دروهله اول باید دانست معنی کامل بودن يك دین چیست. کامل بودن يك دین به این معنی است که پیغمبر هر دین در زمان خود وظیفه ابلاغ و رساندن پیام خدا را به امت و پیروان خود تماماً و کاملاً انجام می دهد. یعنی تا پیغمبر خدا رسالت و وظیفه الهی خود را به پایان نرساند، از دنیا نمی رود. برای همین است که حضرت محمد پس از ۲۳ سال ابلاغ پیام خدا به امت اسلامی، در آخرین سال زندگی خود در کره زمین، هنگام بازگشت از آخرین سفر حجشان، حضرت علی (ع) را شفاهاً به جانشینی خود انتخاب فرمودند و توضیح دادند که در همان لحظه دین مسلمانان را کامل نمودند و آنچه را که لازم بود پس از وفات ایشان امت انجام دهند مشخص ساختند. آیه نازل شده مربوط به این واقعه که در غدیر خم اتفاق افتاد در قرآن مجید چنین است: "أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا"^{۵۲}

مؤید این حقیقت حدیث زیر از امام رضا (ع) است که می فرمایند: "همانا خدای عز و جل پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود، "چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم"^{۵۳} و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود، این آیه نازل فرمود، "امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم"^{۵۴} و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر (ص) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (ص) از دنیا رفت تا آن که نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را

روشن ساخت و آنها را برشاهراه حق واداشت وعلی را به عنوان پیشوا وامام منصوب کرد
وهمه احتیاجات امت رایان کرد . پس هرکه گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل
نکرده قران رارد کرده وهرکه قران رارد کند به آن کافراست...^{۵۰}

با توضیح فوق نتیجه می گیریم که همه ادیان الهی دردوره خودکامل ترین
دستورورش زندگی مادی ومعنوی بشریت بوده اند. درتشیه می توان گفت که هریک
ازمربیان آسمانی درزمان وکلاس ورتبه وسال تحصیلی خود، کامل ترین شکل تعلیم
وتربیت را ارائه فرمود وادامه کارراپس ازخود به پیامبرو معلم کامل دیگری سپرد تا
سیرتکاملی بشر ادامه یابد. به این ترتیب، این تعلیم وتربیت، ابدی است وتا بشرهست
ادامه خواهدداشت ومربیان آسمانی یکی پس ازدیگری به این امرمهم مبعوث شده
وخواهندشد. با این توضیحات چنان که درپاسخ به سؤالات ۷ و ۱۶ نیز اشاره شد، این
حقیقت نیزروشن می شود که کامل ترین بودن هریک ازادیان دردوره خاص خود، به
معنی خاتم وآخرین بودن آن دین نیست، وهمه ادیان درمسیرتربیت ورشد جسمانی
وانسانی وروحانی بشریت مکمل یکدیگرند.

پس معلوم می شود این سؤال که "چرا می گویند دین بهایی کامل ترازدین
اسلام است"، سؤال دقیق وصحیحی نیست. به جای آن ، باید ازعلت عظمت
واهمیت منحصربه فرددیانت بهائی پرسید. چیزی که موقعیت دین بهائی رانسبت به
ادیان سابق متمایزی سازد این است که همه ادیان قبل به آن مژده داده اند ومربیان
آسمانی قبل همه رنج ها راقبول فرمودند وانسان ها راآماده کردند تا روز ظهورحضرت
بهاءالله برسد ونبوت و آرزوی همه پیغمبران متحقق گرددوبه کمال خودبرسد وصلاح
عمومی ووحدت عالم انسانی درکره زمین مستقرشود وجنگ های خانمانسوز۶-۷
هزارساله بتدریج پایان یابد وبشرازدوران کودکی خود به دوران بلوغ وکمال خود
واردشود.

به زبانی ساده تر، دین بهائی ثمره ومیوه کمال وتمامیت دوره ۶-۷ هزارساله
مزبوراست. کافی است یادمان بیاید که دراین دوران ۶-۷ هزارساله ازحضرت آدم تا

حضرت خاتم، همه انبیاء الهی به مردم فرموده اند که در پایان و آخر الزمان این دوره طولانی که می توان آن را به پایان دوران کودکی بشر و تمام سال های دبستانی تشبیه کرد، دوره ای جدید و مراتب طولانی تر آغاز خواهد شد که بشریت وارد مراحل بلوغ و کمال خود خواهد شد.^{۵۶} اهمیت و عظمت دیانت بهائی در این است که چنین دوره جدیدی را تأسیس فرموده است. اگر ادیان قبل نبودند، چنین دوره ای تحقق نمی یافت؛ و اگر قرار نبود چنین دوره ای در ظلّ دین بهائی تحقق یابد، ادیان قبل ظاهر نمی شدند، و استغفرالله زندگی بشر و آمدن پیامبران بیهوده تصور می شد! در پاسخ سؤال بعد (سؤال ۲۲) نیز در این خصوص نکاتی ذکر خواهد شد.

۲۲- فرق دین اسلام با دیانت بهایی چیست؟

حضرت بهاء الله می فرمایند: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. الیوم دین الله و مذهب الله آن که مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب و علت بغضا نمایند. این اصول و قوانین و راه های محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظریه مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بهاء کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حُبّاً لِلّهِ وَ لِعِبَادِهِ"^{۵۷}.

و حضرت شوقی ربانی می فرمایند: "ظهورات الهیه استمرار داشته و رو به ترقی، و تمام ادیان عظیمه دنیا اساس و پایه ملکوتی دارد و تعالیم اساسی آن ها کاملاً هم آهنگ و متوافق است و نوایا و مقاصد آن ها متحد و یکسان بوده، اوامر و احکام آن ها وجوه مختلفه يك حقیقت بیش نیست و اعمال آن ها مکمل یکدیگر است و بالجمله ادیان تنها از جهت احکام فرعی تفاوت دارند و به طور کلی در رسالت های خود به منزله مراحل متتابعه تکامل روحانی جامعه انسانی به شمار می آیند"^{۵۸}.

چنان که از دو بیان مبارك فوق پیدا است و نیز ضمن پاسخ به سؤالات ۳ و ۷ و ۹ و ۱۶ و ۲۱ عرض شد، اساس دیانت بهائی مانند همه ادیان الهی و از جمله اسلام

است. اما فرق آن این است که دین بهائی موعود همه ادیان قبل و دارای تعالیم جدیدی است که موجب تحقق و عود آن ادیان و اسلام می باشد. ادیان قبل وحدت خدا و تا حدی وحدت ادیان و وحدت مرئیان آسمانی را به بشریت تفهیم کردند. اما دین بهائی با توضیحاتی بدیع و جدید، علاوه بر تعلیم و تحکیم مجدد وحدت های مزبور، می خواهد وحدت عالم انسانی را نیز به بشر تعلیم و تفهیم کند و از طریق نظم بدیعی که حضرت بهاء الله آورده اند، وحدت بشر و صلح جهانی را تحقق بخشد. چنان که حضرت شوقی ربّانی ولی امر بهائی می فرمایند: "دیانت بهائی منادی وحدانیت الهیه است، و وحدت پیغمبران را اذعان دارد و اصل وحدت و جامعیت کلیه نوع بشر را تعلیم می دهد و ضرورت و حتمیت اتحاد نوع انسان را که به تدریج به آن نزدیک می شود، اعلام می دارد و ادعا می کند که هیچ امری جز نفثات روح القدس که به واسطه نماینده مبعوث او (حضرت بهاء الله) در این زمان ظاهر شده به تحقق این آمال توفیق نیابد".

برای این منظور، دین بهائی بعضی احکام فرعی ادیان قبل را که زمانش گذشته و مانع صلح و وحدت و اتحاد جهانی است برداشته است. از جمله حکم نجس دانستن دیگران، حکم جهاد و جنگ مذهبی، حکم قتل مرتدین و آنان که از دین خارج می شوند، بعضی نابرابری ها بین زنان و مردان، و امثال آن. حضرت بهاء الله در این خصوص می فرمایند: "ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتّفاقست ثبت فرمودیم. نعیماً للعاملین".^{۵۹} و نیز فرموده اند: "از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بوده بامر مبرم محتوم برداشتیم و آنچه علت اتّفاق و اتحاد نازل و جاری".^{۶۰} و نیز می فرمایند: "مقصود این مظلوم (حضرت بهاء الله) از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات، اخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم به نور اتّفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد".^{۶۱}

۲۳- معجزه دیانت بهایی چیست ؟

برای پاسخ به این سؤال، باید توجه کرد بحث معجزه فقط مربوط به دیانت بهائی نیست. لذا برای درک حقیقت آن به چند نکته باید اشاره کرد.

نکته اول آن که برعکس ادّعی رَدّیه نویسان علیه دین بهائی، بهائیان معتقدند خداوند برهramری و معجزه ای قادر است. یعنی خداوند می تواند معجزه های گوناگون، چه ظاهری و چه باطنی، توسط پیامبران خود آشکار سازد. چه که خداوند قدرت مطلق است و هیچ قدرتی برتر از او نیست و همه عالم در دست اقتدار اوست. علت آن هم روشن است، چه که خود او عالم را آفریده است و به حقایق و ذات آن شناخت و احاطه کامل دارد.

نکته دوم آن که خداوند علیرغم توانائی مزبور، تمایلی به آوردن معجزات ظاهری ندارد و اراده فرموده است کارهای این جهان خاکی و مادی را بیشتر از طریق اسباب و وسایل و بر طبق قوانین مادی انجام دهد. علت آن هم این است که حتی در صورت آوردن چنین معجزاتی، آنها فقط برای کسانی دلیل اند که در زمان وقوع آن معجزات حاضر بوده اند. بنابراین معجزات برای نسل های بعدی دلیل نمی توانند باشند و پیروان هردینی چنین معجزاتی را برای پیامبر خود بوفور نقل کرده اند. هندوها، بودائی ها، یهودیان، مسیحی ها، زردشتی ها، مسلمانان، ... همه و همه چنین معجزاتی را نقل کرده اند، و به همین دلیل نتوانسته اند حقانیت آئین های خود را از طریق معجزات ظاهری برای یکدیگر اثبات کنند. از عجایب آن که بت پرستان نیز به بت های خود نسبت معجزه داده اند و به این ترتیب دلیل بودن معجزات ظاهری بکلی مشکوک و مخدوش است.

مضافاً در خود قرآن مجید و تاریخ اسلام شواهد قاطعی وجود دارد که منکران پیامبران حتی در صورت مشاهده معجزه ظاهری نیز مؤمن نمی شدند و پیامبران را ساحر و جادوگر می گفتند. نمونه بارز آن ادعی شق القمر کردن حضرت محمد (ص) است. گفته شده ابو جهل از حضرت محمد (ص) معجزه خواست و حضرت ماه را به دو نیم کردند. اما فکرمی کنید حتی در صورت واقعی و ظاهری بودن دو نیم شدن ماه، نتیجه چه شد؟ آیا

ابو جهل مؤمن شد؟! نه تنها مؤمن نشد، بلکه برکفر خود افزود! اما مقایسه کنید ابو جهل را با حضرت علی (ع) و خدیجه و امثال سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمار یاسروالدین شهیدش. اینان شقّ القمر را ندیدند و مؤمن شدند، ولی آن معروض، به اصطلاح شقّ القمر را دید ولی مؤمن نشد! پس معلوم است آنان به خاطر دلیل مهم دیگری که سلطان دلایل است مؤمن شدند و نه به خاطر معجزات ظاهری. (در نکته هفتم آن شاه دلیل ذکر خواهد شد)^{۶۲}

نکته سوم که خیلی مهم است و در فوق اشاره شد آن که برخلاف تصور مسلمانان، حضرت محمد - مانند سایر انبیاء الهی - ادعای معجزه ظاهری نفرمودند و در برابر امیال وهوی وهوس معرضین که هر یک معجزه ای از حضرتشان می طلبیدند پاسخ منفی دادند! چنان که در سوره بنی اسرائیل (یا اسراء)، آیات ۸۹ تا ۹۲ می فرماید: " وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تُفَجِّرُهَا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا". یعنی کفار گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد، یا آن که آسمان بر سر ما فروافتد، یا آن که خدا را با فرشتگانش در مقابل ما حاضر آری، یا آن که خانه ای از زر و کاخی از رنگار دارا باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو خدا منزّه است، آیا من فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده ام؟!

در همین مورد، حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که می خواسته ایشان را امتحان کند، چنین می فرمایند: "هُوَ اللَّهُ، يَا مَنْ اِمْتَحَنَ مَنْ هُوَ مِيزَانُ الْاِمْتِحَانِ! (ای کسی که امتحان کرده کسی را که او میزبان امتحان است) حکایت کنند که روزی حضرت امیر علیه السلام، بر لب بامی بود شخص بیگانه‌ئی عرض نمود یا علی مطمئن بحفظ و حمایت و صیانت حق هستی فرمودند، کَيفَ لَا وَ اَنَا اَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ. عرض کرد پس اعتماد بر حفظ حق نما و خود را از لب بام فرو انداز. فرمودند هر عالی، دانی را باید امتحان

نماید نه هر کس در هرجا. "لِلْمَوْلَى أَنْ يَمْتَحِنَ الْعَبْدَ وَلَيْسَ لِلْعَبْدِ أَنْ يَمْتَحِنَ الْمَوْلَى" (بر مولى است که بنده را امتحان کند و نه آن که بنده مولى را امتحان کند). اینست که هفت قبیله از قبائل عرب در حضور حضرت رسول روحی له الفدا حاضر، وهریک امتحاناً (به خاطر این که حضرت را امتحان کنند) معجزه‌ئی خواستند یکی "حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً" گفت؛ دیگری "أَوْ تَأْتِي بِكِتَابٍ مِنَ السَّمَاءِ" بر زبان راند؛ دیگری "أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ" گفت؛ دیگری "أَوْ تَرْقَى إِلَى السَّمَاءِ" بر زبان راند. چون مقصدشان امتحان بود جواب کلّ، "قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا" شد...^{۶۳}

نکته چهارم آن که طبق آیات قران مجید، آیات کتب آسمانی به دو قسم اند: محکّمات، متشابهات. محکّمات آیاتی است که معنی ظاهری آن مدّ نظر است. اما متشابهات آیاتی است که دارای معنای باطنی و غیر ظاهری است. شواهد نشان می دهد معجزات ظاهری مذکور در کتب آسمانی نیز اکثراً از آیات متشابهات است و دارای معنای باطنی می باشد. چه که اگر منظور معنای ظاهری بود، چنان که اشاره شد، افرادی که آن معجزات را دیده بودند نبایستی پس از آن، انبیا را ساحرمی گفتند و ردّشان می کردند. مهم تر از شواهد مزبور، وجود آیاتی در کتب مقدسه است که گویای معنای باطنی معجزات است.

به عنوان مثال، یکی از مشهورترین معجزات که سرزبان هاست زنده کردن مردگان است. حال آن که منظور از مرده و زنده در کتب آسمانی در موارد خاصی که به معجزه تعبیر شده، معنای باطنی آن است و نه معنای ظاهری آن. در اصطلاح وحی، بی ایمانان مرده شمرده شده اند و مؤمنان زنده. از جمله در قران مجید، سوره انعام، آیه ۱۲۲ که راجع به حمزه عموی حضرت رسول (ص) و ابوجهل است،^{۶۴} می فرماید: "أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...". یعنی آیا کسی که مرده بود (اشاره به حمزه قبل از ایمانش به اسلام است؛ در اینجا وی به خاطر بی ایمانی مرده ذکر شده) و ما او را زنده کردیم (اشاره به ایمان آوردن او) و به او روشنی ایمان دادیم که با آن در میان مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی های بی ایمانی است (مقصود ابوجهل است) که نمی تواند از آن خارج شود؟!!

درسوره نحل، آیات ۲۰-۲۱ نیز مشرکین و کفار را مردگان می خواند: "أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ".

مؤید همین معنی نیز در انجیل متی، باب ۸، آیه ۲۲ آمده است که در آن بی ایمانان را مرده ذکر فرموده: "مراتبعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند". در اینجا منظور از مردگان اول بی ایمانان هستند، و مردگان ثانی مردگان جسمانی و ظاهری اند؛ و الا مرده که نمی تواند مرده را دفن کند! و در انجیل یوحنا، باب ۶، آیات ۴۸-۵۱، می فرماید: "من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که ازان بخورد، نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند".^{۶۰} و در رساله پولس رسول به افسسیان، باب ۲ است که: "و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید". به این ترتیب منظور از کوری و کوری مذکور در کتب مقدسه نیز ظاهری نیست چنانکه مشابه آیات قران، در کتاب اشعیا نبی، باب ۴۳، آیه ۸ می فرماید: "قومی که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند".

با توضیحات فوق، از جمله رمزها و متشابهات کتب مقدسه قبل که دارای معنای باطنی اند و برای اولین بار معانی حقیقیشان از منبع وحیانی و الهام ربّانی در دو آئین بابی و بهائی روشن شده است، عبارتند از مفاهیمی چون: قیامت، آسمان، زمین، ماه، ستارگان، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، ملائکه، جن، شیطان، حساب و کتاب و مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دجال، سفیانی، شفای نابینا و ناشنوا و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار و آتش، خاتمیت حضرت محمد (ص)، ابدی بودن شریعت حضرت موسی (ص)، از بین رفتن انجیل جلیل و کلام حضرت مسیح (ص)، دو نیمه شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر بعد از سه روز، مفهوم وحی و الهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به کبوتر، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاء الله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم ذر،

نزول مدینه الله و اورشلیم جدید، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا و جابلسا، خضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هدهد سلیمان، عوالم ملك و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدت زمان قیامت که هم به يك چشم به هم زدن تعبیر شده و هم به پانصد هزار سال،... و بسیاری اسرار و رموز و متشابهات دیگر که معانی و مفاهیمی باطنی و حکیمانه دارند.^{۶۶}

به این ترتیب معنی شق القمر مذکور در نکته دوم در فوق این است که قمر وجود "ابوالحکم" به انگشت اقتدار و اراده حضرت رسول اکرم منشق و بی نورگشت و او را به "ابوجهل" زمان تبدیل نمود. چه که ابوجهل قبل از انکار حضرت رسول (ص) به ابوالحکم معروف بود و رئیس بنی مخزوم در قبیله قریش بود و لذا بین قوم خود همچون قمری درخشید. اما چون خورشید حضرت محمد در میان قریش بدرخشید و او از آن روی برتافت، نور حکمتش به تاریکی جهل تبدیل شد و در آخر در جنگ بدر در صف کفار کشته شد. در عوض حمزه که روی به سوی خورشید نبوت نمود، تا ابد روشن گشت و در جنگ احد در راه اسلام شهید شد، و قبل از حضرت حسین (ع)، به سید الشهداء ملقب گردید.

مشابه شق القمر، در تاریخ بهائی نیز شق الشمس واقع شد. حضرت بهاء الله می فرمایند: "شق قمر گفته اند، شق شمس ظاهر؛ و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقر خود راجع".^{۶۷} اشاره می فرمایند شیخ محمد حسن نجفی مزبور مشهور به صاحب جواهر که بمراتب عظیم تر از ابوجهل بود، به خاطر اعراض از ظهور جدید، خورشید وجودش خاموش گردید؛ و در کتاب مستطاب اقدس نیز ضمن ذکر اعراض او، اشاره می فرمایند برعکس او امثال محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی که ابداً اسم و رسمی نداشتند، مؤمن شدند و همچون حمزه نامشان ابدی گردید.

حضرت عبدالبهاء در کتاب *مفاوضات* می فرمایند: "این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را

بقائی نه و وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ میفرمایند که بگذارمرده را مردها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود از روح روح است . ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات، حیات ابدیست و وجود، وجود حقیقی . لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که به حیات ابدیه موفّق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفّق گشت و این به نصّ انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم . و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهمّ است . پس در هر جائی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمّیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمّیت و قدر و حیثیتی ! مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد، ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمّیت دارد"

نکته پنجم آن که چنان که در نکته اول ذکر شد، دیانت بهائی منکر قدرت الهی در آوردن معجزات ظاهره توسط پیامبران نیست، اما طبق آنچه گذشت، معجزات ظاهری را دلیلی اصلی برای غیرمؤمنان و نسل های بعدی نمی داند. ولی این قبیل معجزات اگرچه برای دیگران حجّت و دلیل محسوب نمی شود، اما برای مؤمنان، نشانی ثانوی و فرعی از حقانیت دینشان محسوب می گردد. با این دید تمام زندگی و امور انبیاء معجزه محسوب می گردد. به این ترتیب از حضرت بهاء الله نیز چون دیگر مظاهر ظهور الهی معجزات ظاهره نیز آشکار شد ولی حتی اجازه ندادند مؤمنین به ذکر آن اشتغال ورزند و فقط گاهی می توان آنها را از لابلای بعضی الواح مبارکه و یا بعضی مطالب تاریخی دریافت.

اما مهم تر از آن، که در ادیان الهی بی سابقه است، این که حضرتشان چند بار سلاطین و علما را دعوت فرمودند تا آنچه حجّت و برهان می طلبند ظاهر فرمایند. اما حتی در یک مورد هم، دعوت ایشان پذیرفته نشد و علما از ترس رسوائی به بهانه های مختلف از رویارویی سرباز زدند. از جمله وقتی علمای عراق طالب معجزه شدند، فرمودند همه آنها جمع شوند و یک معجزه را در نظر گیرند تا ظاهر فرمایند. اما آنان ترسیدند و چنین نکردند و گفتند شاید حضرتشان جادوگر باشند و سحری بنمایند و آن وقت دیگر برای ایشان حرفی باقی نخواهد ماند و لذا منصرف شده، به دشمنی بیشتر قیام کردند! مورد دیگر در لوح ناصرالدین شاه است که از وی خواستند علما را جمع کنند تا حضرتشان دلیل ظهورشان را بیان فرمایند. اما ناصرالدین شاه ضمن شکنجه و شهید کردن جناب بدیع، جوان ۱۷ ساله حامل لوح مزبور، وقتی از علما خواست جواب لوح را بدهند ایشان به بهانه این که حضرت بهاءالله طالب سلطنت اند تقاضای شاه را رد کردند. همین امر را حضرت بهاءالله از سلطان عثمانی خواستند و فرمودند ده دقیقه اجازه ملاقات دهد تا حجّت خود را آشکار فرمایند، ولی وی نیز مانند شاه ایران و علمای آن سرباز زد. همان طور که مشهود است دعوت علما و سلاطین توسط حضرت بهاءالله برای آوردن دلیل و معجزه، در ادیان بی سابقه است، چنان که به عنوان مثال در نکته دوم ملاحظه فرمودید که حضرت رسول تقاضای معجزه کفار را رد فرمودند.

نکته ششم که نکته ای اساسی است آن که بین ادعای پیامبری با قدرت معجزات ظاهری منطقاً ارتباطی وجود ندارد. به این معنی که فی المثل از کسی که مدعی پزشکی است، درمان بیماری ها انتظار می رود و نه این که مثلاً بتواند پرواز کند و یا سنگ رابه سخن گفتن وادارد! چه که حتی اگر چنین کارهایی را بتواند و باعث تعجب همگان نیز بشود، اثبات پزشکی او را نخواهد کرد! چنان که امام محمد غزالی عالم بزرگ مسلمان گفته: " اگر کسی گوید که عدد چهار بیش از عدد ده است و برهان من این است که من این عصا را به ما تبدیل می کنم و این کار را بکنند و عصا ما رشود، همانا من از حیل و کارا و متحیر می شوم و لکن بریقین خود باقی می مانم که عدد چهار از عدد ده کمتر است". یعنی ارتباطی بین دلیل و آنچه ادعا شده وجود ندارد.^{۶۸} همین طور پیامبران ادعای

سحروجادونکرده اند که ازایشان چنین خواسته شود. بلکه ایشان مرئیانی آسمانی هستند که اصول زندگی مادی ومعنوی واجتماعی رابه بشرمی آموزند تا درهردوعالم سیرکمالی داشته باشد.

برطبق همین دلیل منطقی است که درآیهٔ ۴۹، سورهٔ انعام، قران مجید به حضرت رسول خطاب آمدکه: " قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُكَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ". یعنی به این قوم بگو من نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی گویم غیب می دانم و من نمی گویم فرشته هستم؛ جزاین نیست که آنچه را به من وحی شده است پیروی می کنم. یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیاء نکرده ام که شما گاهی از من می خواهید به آسمان روم و هنگامی چشمه جاری کردن می طلبید و وقتی خانهٔ پرازر می جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می کنید.^{۶۹} و این می رساند که بین ادعا و دلیل باید رابطهٔ منطقی باشد.

نکتهٔ هفتم آن که باتوضیحات فوق روشن می شود شاه دلیل و برهان اصلی انبیا الهی و از جمله حضرت بهاءالله، نفس ظهورایشان و نزول آیات وحیانی بوده و هست و نه معجزات ظاهری. چه که آیات و کتب الهی، برعکس معجزات ظاهری، باقی هستند و همهٔ نسل های بشری می توانند آن را ملاحظه کنند و بررسی نمایند و از آن سود معنوی واجتماعی برند. شاهد قاطع براین حقیقت آن که درنکتهٔ سوم ذکر شد طبق آیات ۸۹-۹۲ سورهٔ بنی اسرائیل (یا اسراء)، آیات ۸۹ تا ۹۲ (" وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا")، حضرت محمد درخواست آیات^{۷۰} و معجزات ظاهری توسط قوم را رد فرمودند. اما درعوض دقیقاً دوآیه قبل ازاین آیات (آیهٔ ۸۷)، چنین آمده است: " قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا". یعنی بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قران کتابی بیاورند، هرگز نمی توانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند.^{۷۱}

همان طور که ملاحظه می شود دراین آیه همه رابه مقابله می طلبند که اگر می توانند مثل آیات قران بیاورند. ولی درست دوآیه بعد، وقتی دیگران از حضرتشان معجزات ظاهری می خواهند، قبول نمی فرمایند و بیان می کنند که جز بشری نیستند! واضح تر از آن

در سوره عنکوت، آیات ۴۹-۵۰ است که می فرماید: " وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ، قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ!؟ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ". یعنی کفار می گفتند اگر بیغمبر است چرا معجزاتی ظاهرنمی کند. بعد خداوند در جواب می فرماید به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست ولی من برای انداز و ترساندن از عذاب آخرت ظاهر شده ام. و در ادامه می فرماید: آیا کتابی که بر تونازل کردیم و برای ایشان تلاوت و خوانده می شود کافی نیست؟! زیرا که در کتاب، رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند. بر همین اساس حضرت رسول از طرف خدا در قرآن می فرماید معجزه شان کلمات و آیات و حیانی است و از همه دعوت می کنند اگر می توانند سوره ای مثل آن بیاورند.^{۷۲}

به این علت حضرت عبدالبهاء درباره دلیل حقانیت حضرت محمد می فرماید: "از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که به شخص امی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است، شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس میفرماید، و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می نماید که مخالف قواعد فلکیه آنزمان بود؛ بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود. در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس قواعد ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلمه ریاضیه . لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است. اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل. مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند. حال باید انصاف

داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدرّس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امّی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فنّ ریاضی نشنیده بود با وجود آن که در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حل فرمود. پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته؛ برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه.^{۷۳}

اینک به همین ترتیب باید گفت معجزه حضرت بهاء الله نیز آیات و کتب ایشان است که حدود ۱۰۰ جلد می باشد. حضرت بهاء الله با قدرت قلم خود دیانت خود را اعلان فرمودند و آن را پیش بردند. حضرت عبدالبهاء در لوحی از جمله اثرات آیات مزبور را به این مضمون چنین فهرست می نمایند: ظهور دلایل و اشارات و علائم و بشارات و انتشار آثار اخبار؛ انوار مشرقه از افق توحید و ظهور بشارت کبری از مبشرایشان (حضرت باب)؛ ظهور وثبوت بین بلاد و احزاب مهاجم؛ مقاومت ملل و دول بزرگ در هر لحظه؛ بیان بدیع و تبیان بلیغ و سرعت نزول کلمات حکمت و آیات و خطب و مناجات و تفسیر محکّمات و تأویل متشابّهات؛ اشراق شمس علومش که مورد اقرار علمای بزرگ دنیا است؛ صون و حفظ جمالش با وجود شروق انوارش و هجوم دشمنان؛ صبر و بلا در زیر زنجیر و در همان لحظه دعوت همه به دین خدا؛ الواح ملوک و اندازات و تحقق آنها؛ جلالش در سجن که بی سابقه است؛ معجزاتی که حاضرین در محضرش مشاهده کردند؛ رشد بی نظیر علوم در اثر ظهورش.^{۷۴} و نیز پیش بینی ده ها حوادث مهمّ تاریخی است که در الواح ملوک و کتاب مستطاب اقدس و دیگر آثارشان ذکر شده است، و چون هم در کتب بهائی، و هم در کتب تاریخی ثبت شده است، غیر قابل انکار است. از جمله آنهاست: کشف قوه اتم،^{۷۵} سقوط امپراطوری عثمانی، سقوط ناپلئون سوّم، وقوع جنگ جهانی اوّل و دوّم، انقلاب مشروطه ایران،...^{۷۶} شایان توجه است که بعضی از این پیش بینی ها بیش از چندین دهه قبل از وقوع آنها صورت گرفته است که از عهده فکری بشری خارج است و صرفاً به واسطه وحی الهی امکان پذیر می باشد.

از جمله مصادیق موارد مزبور، یکی آن که حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "ای بهاء الله بقرانت ای بهاء الله بفدایت حرفی زده ای که منکر ندارد چه امر عظیمی

تأسیس فرموده‌ای که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه‌ای بر عظمتش گواهی دهد در کنائس ارواح را باهتزاز آرد تیا سفیها را هیجان دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را بحقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تأیید جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد اینکار از قدری مومیائی بر میاید شأن و هنری نیست" ^{۷۷}

و نیز می فرمایند: "آنچه در الواح حضرت بهاء الله پیش از پنجاه سال مصرح و منصوص بود این ایام محقق و مشروح گشت مراجعت به الواح کنید علی الخصوص سورة هیکل و خطباتی که به ملوک و سلاطین ارض شده ملاحظه نمائید که چه معجزه‌ئی اعظم از این. ابدأ نفسی را گمان چنین نبود که نفوسی از ملوک که زلزله بر آفاق انداخته و در نهایت اقتدار موجود خطاب بهاء الله صادر و اخبار بوقائع الیوم صریح و واضح با وجود این نفوس بیدار نشدند" ^{۷۸}

و نیز: "هو الأبهی ای بنده پروردگار، در ایامیکه نیر آفاق از مشرق عراق طلوع نمود و باشعه ساطعه مطالع عالم و مفارق امم را پرتوافشانند صلاهی عام بر جمیع اهل امکان زد و ابواب موهبت کبری را بوجه من علی الارض گشود کل طوائف و قبائل و مذاهب و طرائق در ساحت اقدس حاضر و کل خاضع و خاشع بودند هر سائلی از غوامض مسائل الهیه پرسش نمود جواب شافی کافی شنود و هر شخصی از اصعب مسائل فنون قدیمه و علوم جدیده حتی علوم غریبه سؤال کردی جوابی مُقنع استماع نمودی و این قضیه مشهور آفاقست و معروف نزد کل در جمیع اطراف با وجود آنکه کل میدانستند در مدت حیات نه تدرسی و نه تدریسی چه معجزه اعظم از این عبدالبها ع" ^{۷۹}

نکته هشتم آن که بسیاری گمان می کنند منظور از معجزه و انجام امور خارق العاده توسط انبیا دونیم کردن ماه و شکافتن دریا و زنده کردن مرده و تبدیل عصا به مار و امثال آن است. حال آن که همه اینها معنای باطنی دارد و در حقیقت منظور از خرق عادت و انجام امور خارق العاده، ازین بردن تقالید و رسوم و تعصباتی است که قرن ها دریک جامعه ریشه دوانده. حضرت عبدالبهاء در این خصوص از جمله می فرمایند: "هو الله شخص محترما، کنفرانس صلح ملل اعظم نتایج این قرن عظیم است. این قرن نورانی

در تاریخ انسان مثل و نظیر ندارد؛ از جمیع قرون ممتاز است. به فضائلی اختصاص یافته که کوکب درخشنده تأییدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد. از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانیست، و تفرّعات آن، صلح عمومی طوائف و اتحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی. ایران مرکز اختلاف و نزاع و جدال بین ملل بود به درجه ای که وصف نتوان نمود؛ ملل خون یکدیگر مباح می‌شمردند، مال یکدیگر را تالان و تاراج می‌کردند و در اذیت یکدیگر ابداً قصور نمی‌نمودند. نفرت بین ملل بدرجه ئی بود که یکدیگر را نجس می‌شمردند. اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانی دخول مینمود او را روی خاک می‌نشاند زیرا نجس می‌شمرد و اگر از کاسه آب می‌خورد یا کاسه را می‌شکست و یا بکرات و مرّات می‌شست. مقصود این است که عداوت و بغضاء در میان مذاهب و ملل به این درجه بود. شصت سال پیش حضرت بهاءالله به قوّه آسمانی اعلان وحدت انسانی در ایران نمود و به عموم بشر خطاب کرد که ای نوع انسانی همه باریکدارید و برگ یکشاخسار؛ و چهل سال پیش در کتاب اقدس امر به الفت عمومی فرمود و جمیع دول را به صلح عمومی دعوت نمود که حدود و ثغور جمیع دول بواسطه مجلس دولی تعیین گردد که هیچ دولتی تجاوز از آن نتواند و اگر نزاعی میان دودولت حاصل شود در مجلس دولی محاکمه شود و مانند متنازعه بین افراد فصل شود و حکم گردد، و اگر چنانچه یک طرف تمرد نماید، جمیع دول بر او قیام نمایند، و مرقوم فرمود که این صلح عمومی سبب آسایش عالم آفرینش است. حال چون کنفرانس صلح ملل که در لندن تشکیل شده از تفرّعات وحدت عالم انسانی است، لهذا به نهایت احترام شما را یاد می‌نمائیم که الحمدلله باین خدمت عمومی قیام نموده‌اید و انشاءالله روز بروز آن انجمن توسّع یابد و سبب حصول فوائد کلیه و الفت و محبت عمومی در بین ملل عالم گردد و از شما خواهش دارم که احترامات فائده مرا قبول فرمائید ع^{۸۰}

نکته نهم آن که معجزه آشکار دیگر که در ادیان قبل بی سابقه است، عهد و میثاق حضرت بهاءالله است. توضیح آنکه در ادیان آسمانی قبل، تعیین جانشین برای انبیاء الهی شفاهی انجام شد و این امر به وجود آمدن فرقه های گوناگون در یک دین راتشدید کرد. اما در ظهور بهائی حضرت بهاءالله کتباً به اثر قلم خود جانشین خود را انتخاب

فرمودند تا مثل ادیان گذشته دین بهائی فرقه فرقه نشود. در پاسخ به پرسش ۲۴ در این مورد اشاراتی خواهد شد.^{۸۱}

۲۴- نقش حضرت عبدالبها چیست؟

حضرت عبدالبها فرزند ارشد حضرت بهاءالله هستند که از کودکی و در تمام عمرشان شریک بلایا وزندان و تبعید پدر آسمانیشان بودند و در دوره حضرت بهاءالله به مدت ۴۰ سال به عنوان خادمی صدیق و فداکار به عبودیت و بندگی آستان الهی مشغول بودند به نحوی که حضرت بهاءالله شهادت داده اند که خدمات حضرت عبدالبها بعضی امور را برای حضرتشان آسان نمود و این فرزند برومند همچون سدّ محکمی سپر مشکلات پدر آسمانیشان بودند. حضرتشان پس از صعود حضرت بهاءالله نیز تحمل بلایا فرمودند و جامعه بهائی را به پیش بردند.

حضرت بهاءالله در چند اثر مهم، از جمله در کتاب *مستطاب اقدس*، *سوره غصن*، *کتاب عهدی*، و بعضی آثار دیگر، ضمن بیان مقام حضرت عبدالبها، ایشان را به خطّ خود رسماً به عنوان جانشینی برگزیدند و ضمن تفویض وظیفه تفسیر و تبیین آیات و کلماتشان، حلّ هر نوع اختلاف و نیز اداره جامعه بهائی را بر عهده ایشان گذاشتند. ایشان نیز در مدت ۲۹ سال جانشینی، تمام وظایفی را که حضرت بهاءالله بر عهده ایشان گذاشته بودند انجام دادند و در سال ۱۹۲۱ صعود فرمودند. از جمله امور مهمی که انجام دادند، حفظ وحدت جامعه بهائی از طریق تعیین جانشینان، حضرت شوقی ربانی ولی امر بهائی در *الوواح مبارکه و صایا* به قلم ملهمشان، و تبیین و تشریح نحوه تشکیل بیت العدل اعظم که منصوص در *الوواح* حضرت بهاءالله است، و نیز صدور صدها لوح و اثر در توضیح تعالیم حضرت بهاءالله، و نیز تبلیغ دیانت مقدّس بهائی در شرق و غرب عالم و... می باشد.

۲۵- علت طول کم دوران دیانت بابی چیست؟

اگرچه پاسخ این سؤال ضمن جواب به پرسش ۱۶ داده شد، ولی در اینجا نیز باید ذکر کرد که در احادیث اسلامی صریحاً ذکر شده که دوره دیانت بابی (ظهور قائم

موعود) ۵ یا ۷ یا ۹ سال، وبه تعبیری دیگر ۱۹ سال می باشد.^{۸۲} اختلاف سال های مزبور اشاره به مراحل اعلان ظهوریابی و طول دوره آن دارد که تا ۵ سال اول حضرت باب خود را باب قائم موعود و سپس خود قائم موعود خواندند؛ پس از آن تا سال هفتم که شهید شدند، مقام حقیقی خودشان را که مظهر ظهور الهی و مربی آسمانی صاحب کتاب و شریعت مستقل اند، آشکار فرمودند. چنان که در احادیث اسلامی است که ایشان از همه انبیا نشان هائی دارند و تمام ۲۷ حرف علمی را که فقط دو حرفش را انبیا قبل آورده بودند، آشکار خواهند فرمود وبه کتاب و شرع جدید ظهور خواهند کرد و همه وعده های انبیا قبل با ظهور ایشان تدریجاً تحقق خواهد یافت.

در سال نهم از ظهور ایشان، حضرت بهاء الله که موعود ایشان بودند در سیاه چال طهران اظهار مرخفی فرمودند. اما چون هنوز بابی ها و جهانیان آماده نبودند، حضرتشان دعوت خود را علنی نفرمودند و تا سال ۱۹ از آغاز ظهوریابی صبر نمودند تا همه آماده شوند. در این مدت حضرتشان برای حفظ وحدت و تربیت معنوی و اجتماعی مؤمنین دیانت جدید، بیشتر به آثار و تعالیم حضرت باب تأکید و تکیه فرمودند. به این ترتیب از این لحاظ می توان گفت در این ۱۹ سال، تعالیم بابی مدّ نظر بود. اما پس از آن حضرت بهاء الله بتدریج دعوت خود را علنی فرمودند و در ادراک و عکس تعالیم و احکام بهائی را مستقلاً تشریح فرمودند و پایان دوره دین بابی را اعلان کردند.

چون طبق وعده انبیا قبل قرار بود در پایان دوره ۶-۷ هزار ساله قبل، دوره جدید عظیم تر و طولانی تری در تاریخ زندگی بشر شروع شود و صلح و وحدت عالم انسانی تحقق یابد، انتقال از دوره قبل به دوره جدید نیاز به تغییرات ریشه ای و عظیمی داشت که چنان که ضمن پاسخ پرسش ۲۳، نکته هشتم ذکر شد، انجام آن از هر معجزه ظاهری که تصور بتوان کرد دشوارتر است. برای این کار چنان که در احادیث آمده اول لازم بود حضرت باب در دوره ای کوتاه، خرافات و سنن و اوهام و تعصبات ۶-۷ هزار ساله را از بین ببرند و افکار و قلوب انسان ها را آماده ورود به دوره جدید نمایند. حضرتشان برای این کار عمداً بعضی احکام و تعالیم بسیار دشواری را تشریح فرمودند که در حقیقت عملاً برای دوره ای طولانی قابل اجرا نبود و منظور از آن انهدام خرافات و بدعت هائی بود که توسط بعضی علمای بی تقوی و امرای سیاسی در ادیان قبل وارد شده بود. ضمن آن، تعالیمشان

راطوری تنظیم فرموده بودند که مقصود از همه آنها بشارت و مزده به ظهور حضرت بهاء الله (مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ / کسی که خدا او را ظاهر می کند) بود. مثلاً از جمله فرمودند اگر کسی شخصی را غمگین کند باید ۱۹ مثقال طلا جریمه بدهد. اما آنچه مقصود از این حکم بود آن که مبدا بابی ها متوجه نباشند و حضرت بهاء الله را که موعودشان هستند محزون کنند. یعنی منظور فقط محزون نکردن مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ بود که بزودی قرار بود ظاهر شوند و همه بابی ها به ایشان ایمان آورند. از جمله به خاطر همین قبیل تعالیم بود که بیش از ۹۵ درصد بابیان بهائی شدند که در مقایسه با ظهورات قبل بی سابقه است.

حضرت ولی امر الله در کتاب قرن بدیع، جلدیک، توضیح می فرمایند که حضرت باب عمداً تعالیم و احکام سختی را تشریح فرمودند تا علاوه بر ازین بردن خرافات و اوهام ۶-۷ هزار ساله، همه را برای ظهور موعودشان آماده کنند و هر بهانه ای را ازین ببرند تا مانند ادوار قبل که مؤمنین ظهور قبل علیه موعودشان قیام می کردند، بابی ها علیه حضرت بهاء الله قیام نکنند و ایشان را آزار نرسانند تا حضرت بهاء الله با تعالیمشان دنیا را به صلح و وحدت برسانند و موعود همه انبیاء را تحقق بخشند.

۲۶- چرا می گوئیم حضرت اعلی امام زمان هستند؟

علاوه بر آنچه ضمن پاسخ به سؤالات ۲۳ و ۲۷ آمده، باید گفت حضرتشان از جمله به این دلیل امام زمان هستند که تمام بشارات و شرایطی که برای ظهور ایشان در قران مجید و سایر کتب آسمانی و احادیث آمده بود، تحقق یافت و هر آنچه که باقی مانده بمروور تحقق خواهد یافت.

در کتب قبل، از جمله درباره ظهور حضرت باب این موارد ذکر شده است: نام و نسب و سیادتشان و سال دقیق و محل ظهور و مدت دوره دینشان، کم و کیف کتاب و تعالیم جدیدشان، بلا یا و شهادت و استقامت خود و اصحابشان، دو غیبت صغری و کبرایشان برخلاف مفهوم و هم آلود غیبتی که بیش از ۱۰۰۰ سال تصور شده است، صفات خود و اصحابشان، توصیف دشمنان ایشان که اکثر از علمای مذهبی بودند و حتی زمان و محل قیام آن ها علیه قائم، و...^{۸۳} همه این موارد طبق بشارات مزبور در ظهور حضرت باب تحقق یافت.

۲۷- دلایل الهی بودن دیانت بهایی چیست؟

پاسخ این سؤال نیزضمن پاسخ به سؤال ۲۳ داده شد. چه خوب است دانش آموزان بهائی از دوستانشان پرسند که اگر تصور کنند همین الان چندسال اول ظهور حضرت محمد بود، و ایشان درمکه بودند، به چه دلیلی حضرت محمد راقبول می کردند؟! چنان که گفته شد، خود حضرت محمد جزآیات قران دلیل دیگری را ادعا نکرده اند. همچنین باید از ایشان پرسند چرا بعضی به همان آیات مزبور مؤمن شدند ولی بعضی نشدند! در زیر علاوه بر توضیحات تکمیلی درباره حقانیت حضرت بهاءالله، اشاره ای هم به این خواهد شد که چرا بعضی مؤمن شدند و بعضی نشدند.

در تکمیل دلایل مزبور باید گفت، دلایل الهی بودن دیانت بهائی نیز حدّاقل مثل دلایل الهی بودن ادیان قبل است. مهمّ ترین آنها نزول بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی است. دلیل الهی بودن این کتب آن که برعکس کتب فلاسفه و عرفا و دانشمندان که محصول علوم اکتسابی است و نفوذش محدود است، از قلم حضرت بهاءالله که تحصیلات رسمی نداشتند نازل شده و نافذ در افکار و قلوب بوده و تا حال هزاران نفر را از ادیان و نژادها در نقاط مختلف جهان چنان تربیت نموده که بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راه تحقق تعالیمش جان خود را برایگان داده اند^{۸۴} و جامعه ای جهانی متشکل از بیش از ۷ میلیون نفر تشکیل داده اند که علیرغم ثروت و قدرت ظاهری و بدون آلوده شدن به فسادها و منازعات و اختلافات حزبی و سیاسی، نه تنها از بین نرفته، بلکه نزد جمیع ملل و دول و سازمان های جهانی همچون سازمان ملل مشهور و مورد احترام و طرف مشورت واقع شده و صدها نفر از بزرگان جهان بر عظمت تعالیم آن شهادت داده اند. و چنان که در نکته هفتم از پاسخ پرسش ۲۳ آمد، در کتب مزبور بشارات و پیش بینی هائی آمده که ده ها سال بعد ظاهر شده و این از عهده فهم محدود بشری خارج است. همه اینها به قدرت قلم و حیانی حضرتشان حاصل شده، چنان که در این باره خودشان می فرمایند: "توئی آن مقتدری که به حرکت قلم، امر مبرمت را نصرت فرمودی"^{۸۵}.

علاوه بر اینها، اساساً در کتب آسمانی قبل همچون تورات و انجیل و قران، ملاک هائی برای الهی بودن و حقانیت ادیان و علامت بطلان مدعیان دروغین ارائه شده است. مثلاً حضرت مسیح (ع) فرموده اند: "درخت را از میوه اش می شناسند"، چنان

که بوته حنظل هرگز میوه شیرین نمی آورد. در قرآن مجید نیز نازل شده است که: "قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ؛ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا"^{۸۶} (بگو که حق آمد و باطل از بین رفت؛ همانا باطل از بین رفتنی است). و یا در جایی دیگر ضمن مقایسه حق و باطل می فرماید: "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ"^{۸۷} (آیا نمی بینی که چگونه زد خدا مثل را کلمه پاکیزه چون درخت پاکیزه ایست که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان ، داده می شود هر حین [می دهد هر حین] میوه اش را به اذن پروردگارش و می زند خدا مثلها را از برای مردمان باشد که ایشان پند گیرند . و مثل کلمه پلید چون درخت پلیدی است که ریشه کن شده باشد از بالای زمین که نباشد آن را هیچ قراری. ثابت می گرداند خدا آنان را که گرویدند به گفتار ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و اضلال می کند خدا ستمکاران را و می کند خدا آنچه که می خواهد . آیا ننگریستی به آنان که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و فرود آوردند قومشان را به سرای هلاک).

در سوره حاقه، آیات ۳۹-۴۷ نیز پس از آن که می فرماید قرآن مجید وحی خدا و کلام رسول است و قول شاعرو یا کاهن و غیبگو نیست، تأکید می فرماید: "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ" (اگر محمد به دروغ سخنانی بر ما می بست، حتماً او را به دست راست خود می گرفتیم سپس رگ گردنش را قطع می کردیم و شما هیچیک بردفاع از او قادر نبودید و این قرآن پندی برای پرهیزکاران است). یعنی هر که نسبتی دروغ به خدا بنهد، خدا او را نابود خواهد کرد و امرش را از بین خواهد برد.

از دلایل فوق علمای اعلام استدلالی را برای تشخیص دین حقیقی از دین باطل استخراج کرده اند که هم عقلانی است و هم وحیانی و به آن دلیل تقریر می گویند. و آن این که: ۱- اگر شخصی مدعی رسالت شود، ۲- و دینی بیاورد، ۳- و آن را به خدا نسبت دهد، ۴- و آن دین نفوذ نماید و در عالم باقی بماند، این نفوذ و بقا دلیل

حقانیت آن است؛ چنان که اگرچنین نگردد، همان طور که در فوق ذکر شد، حتماً ازین خواهدرفت و ریشه کن خواهدشد.^{۸۸} البته این چهار شرط همه باید با هم وجود داشته باشند. جناب نعیم شاعر معروف بهائی ضمن استدلالی، خلاصه دلایل فوق را رادر شعر زیر، چنین آورده اند:

اولین حجت ارتفاع نداست / وان ندهر دلیل راداراست

با نفوذ کلام ورد ملل / با نزول کتاب و حمل بلاست

ارتباط نفوس و جذب قلوب / وضع قانون و بعد از آن اجراست

یک تنه بی سپاه و گنج واثاث / ایستادن برابر اعداست

اندکی فکر اگر کنی گوئی / به خدا این ندا، ندای خداست

این ندا چون که نسبتش به حق است / نفس دعوی، به صدق خویش گواست

مؤید دلیل تقریر، آیه ۱۶ سوره شوری قران مجید است که می فرماید: " وَالَّذِينَ يَحِاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ" (یعنی کسانی که در امر خدا مجادله می نمایند بعد از آن که امر او مورد قبول واقع شده (یعنی: بعضی مردم آن را قبول کرده اند) دلیل ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. توجه فرمائید که این سوره در مکه نازل شده و در آن وقت عده کمی به اسلام مؤمن شده بودند، با این حال می فرماید پس از آن که همین عده قلیل نیز به اسلام ایمان آورده اند، هر که مجادله نماید و دلیل الهی بودن اسلام را رد کند عذاب و غضب الهی براوست! همین دلیل است که جز خدا کسی نمی تواند ادعای آوردن دین نماید، چنان که پنج آیه بعد در همین سوره شوری (آیه ۲۱) می فرماید: " أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَكَوَلَا كَلِمَةَ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" (یعنی: و یا برای ایشان شریک هائی است که برایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اجازه خداوند؟! و اگر کلمه فصل نبود و خدانمی خواست همه را امتحان کند تا مؤمن

از کافر مشخص گردد و فصل یابد و جدا شود، حتماً میانه ایشان حکم شده بود و عذاب به ایشان می رسید، و هرآینه برای ستمکاران عذابی است دردناک).

به عبارتی یعنی آیا تا حالا شده است که احدی دین و شریعتی بدون اجازه خدا تشریح نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمردند؟! قطعاً کسی نمی تواند دینی از طرف خود بیاورد و خداوندی که مقتدر است و فرموده باطل ازین رفتنی است اجازه دهد آن دین جعلی باقی بماند و رشد کند؟! بنابراین طبق این آیه، دیانت بهائی نیز که ظاهر شده و حال پس از ۱۶۴ سال بیش از هفت میلیون ازادیان و نژادهای مختلف پیرو دارد، جز از طرف خدا نمی تواند باشد و اگر از جانب خدا نبود حتماً تا حال با وجود این همه مخالفت و بلایای وارده بر شارع دین و پیروانش ازین رفته بود.

از طرفی طبق همان آیه قرآن مشاهده می شود خداوند در حال مجازات منکرین آن می باشد که غرق جنگ و فساد شده اند و عذاب الهی برایشان نازل شده و می شود و خود نمی دانند چرا دچار این همه بحران جهانی شده اند. طبق آیه مزبور، خداوند اینچنین بین مؤمنین و ظالمین منکر فصل و جدائی انداخته تا از هم مشخص شوند. علت این فصل و جدائی مؤمنین از کفار نیز که در اول همین قسمت به آن اشاره شد این است که خداوند در همه ادیان و در همه زمان ها همه را امتحان می فرماید تا آنان که دارای قلوب پاک و نیات خالصه هستند مؤمن شوند و آنان که قلوب و نیات و اعمالشان پاک نبوده در امتحان مشخص شوند و از فیض الهی محروم مانند بدیهی است این محرومیت به خاطر اعمال و نیات همان نفوس می باشد، و الا خداوند می خواهد همه را در زیر سایه دیانت خود جمع فرماید. شاهد این مدعا آن که در قرآن می فرماید خدا ظالمین و فاسقین و منافقین را هدایت نمی کند، ولی متقین و نیکوکاران را هدایت می کند.

۲۸- چرا در دیانت بهایی حجاب ندارید؟

ای کاش منظور از حجاب روشن بود! اگر منظور پوشش است، باید گفت حدّ و حدود آن در خود اسلام نیز روشن نیست و بین علمای ۴۸۰ فرقه اسلامی در این مورد اختلاف نظر

وجود دارد! اما اگر منظور از پرسش فوق، علاوه بر پوشش ظاهری، تقوای باطنی نیز هست، پاسخ زیر برای منصفین، مفید و کافی خواهد بود.

برای توضیح راجع به حجاب در دین بهائی، اول باید مطالبی را که ضمن پاسخ به پرسش های ۱۶ و ۲۱ درباره پایان دوران ۶-۷ هزارساله کودکی بشریت و آغاز دوران بلوغ آن دردوره حضرت بهاءالله بیان شد یادآوری نمائیم. به همین جهت حضرت بهاءالله درباره این دوره که بهائیان آن را آغاز کرده اند، می فرمایند: " اهل بها نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظیر التفات به آن ننمایند، و اگر چه جمیع نساء ارض (خانم های کره زمین) به أحسن طراز و أبدع جمال (با بهترین زینت و جدیدترین زیبایی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آنها نظر نکنند" ۸۹

نکته مهم درباره بیان فوق از حضرت بهاءالله آن که اولیای الهی از قبل مژده آمدن چنین ایامی را هنگام ظهور موعود اسلام وادیان آسمانی داده اند. در بحار الانوار، ج ۱۳، ترجمه آقای دوانی، ص ۱۱۰۹، به نقل از حضرت امیرچنین آمده است: " اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو می ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می دهد، و کینه ها از دل بندگان خدا زائل می شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یکدیگر نرم نمی کنند، تا جایی که زنی که می خواهد راه عراق و شام را بپیماید همه حاقدم بر روی سبزه و گیاهان می گذارد و زینت های خود را بر سردارد و کسی طمع به آن نمی کند؛ نه درنده ای به او حمله می آورد و نه او از درندگان وحشت دارد". سبحان الله! ملاحظه می فرمایید که این حدیث، با چه تشبیهاتی همان مضمون بیان حضرت بهاءالله در فوق است! آری مریبان و اولیای آسمانی حقیقت واحده اند و اراده فرموده اند انسانها را نیز که نوع واحدند با هم متحد و مهربان فرمایند.

با توجه به بیانات فوق از حضرت بهاءالله و حضرت علی، باید گفت تا حال فقط تأکید بر این بوده که زنان باید خود را در حجاب سفت و سخت ببینند که نکند چشم مردی به آنان افتد و تحریک شود! اما در دوره ای که جامعه جهانی دوره بلوغ خود را طبق بشارت انبیاء و از جمله بشارت فوق از حضرت علی آغاز کرده، مردان نیز باید به

چنان بلوغی از نظر ایمانی و فرهنگی رسند که به این آسانی به امتحان نیافتند! به عبارتی دیگر فقط زنان نیستند که باید عفت و عصمت داشته باشند بلکه مردان نیز باید تقوی و انضباط معنوی - اخلاقی بر طبق آموزه های بهایی پیشه سازند، تا هر دو جنس بتوانند با رعایت اعتدال و ادب و حیا و عفت و تقوی با هم تعامل و ارتباطی معنوی - انسانی - علمی - فرهنگی - هنری - اقتصادی داشته باشند.

اما پس از این مقدمه باید گفت حضرت بهاء الله به خاطر همین بلوغ دستور فرموده اند جهانیان در نحوه لباس پوشیدن خود آزاد هستند. اما طبق هدایتی اساسی در کتاب اقدس تذکر داده اند نباید طوری لباس پوشید که سبب تمسخر و بازیچه نادانان شد تا چه رسد به دانیان. طبق این هدایت کلی، در بیانات دیگر نیز همه را از پوششی که موجب تحریک هوای نفس شود منع فرموده اند و از جمله لخت و بدون لباس بودن را ممنوع فرموده اند. شاید بهترین هدایت در این مورد، آوردن بیانات زیر باشد.

حضرت بهاء الله می فرمایند: " زمام البسه و ترتیب لحي [= ریش] و اصلاح آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد، و لکن ایاکم ان تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین".^{۹۰} و نیز: " بهترین جامه از برای اماء الله (زنان مؤمن)، عصمت است". نیز: " هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست"^{۹۱}

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است. ورقات (خانم ها) موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا، مشهور آفاق گردند تا کل بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند، زیرا ذره از عصمت، اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است".^{۹۲} و نیز: " حجاب درین دور چنین است که کسی در خانه ای که يك زن باشد بدون اجازه صاحبخانه نمی تواند در آن خانه برود، مگر يك نفر از قومان زن در آنجا حاضر باشد، مثل پسریا دختر و برادر. مقصود آن است اگر يك زن در خانه باشد نباید مرد غیر وارد شود".^{۹۳}

حضرت ولی امر الله همزمان با دوره پهلوی بیانات ذیل را فرموده اند. از جمله می فرمایند: " هر چند قاره اروپا مهد مدنیت غربی است که به عدم معرفت وجود خالق یکتا

وفساد اخلاق دچار شده و متأسفانه بدان افتخار می نماید، ولی ناشرین این مدنیّت محکوم به فنا، اهالی امریکا می باشند، و اگر بدقت مطالعه در احوال آن کشور بنمائید می بینید که در وقت حاضر چگونه مظاهراین احوال پرملال در جمیع اطراف و انحاء آن خطّه نمودار است، مادیت لجام گسیخته، چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و به خود مشغول نموده که به جمیع عالم نیز سرایت نموده است.^{۹۴} و نیز: "این مادیت، سرطانی است که در اروپا به وجود آمده و حال در قاره امریکای شمالی به حدّ اعلاّی نفوذ خود رسیده، و از آنجاست که پنجه های قوی خود را به ملل آسیائی نیز کشیده و آثار شومش در سواحل قاره افریقا مشهود است. اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته".^{۹۵}

و نیز: "این تنزیه و تقدیس با شئون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است. همچنین توجه و مراقبت تام در احتراز از امتهیات نفسانیه و ترک اهواء و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات رذیله مفرطه ایست که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزّت به حضيض ذلّت متنازل سازد و نیز مستدعی اجتناب شدید از شرب مسکرات و افیون و سایر آلیشهای مضرّه و اعتیادات دنیّه نالایقه است. این تقدیس و تنزیه، هر امری را که منافی عفت و عصمت شمرده شود خواه از آثار و مظاهر هنر و ادب و یا پیروی از طرفداران خلع حجاب و حرکت بلا استتار در مرآی ناس (حرکت بدون پوشش در ملاءعام) و یا آمیزش بر طریق مصاحبت و یا بیوفایی در روابط زناشویی و به طور کلی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هرگونه معاشرت و مجالست منافی با احکام و سنن الهیه را محکوم و ممنوع می نماید و به هیچ وجه با اصول و موازین سیئه و شئون و آداب غیرمرضیه عصر منحط و روبه زوال کنونی موافقت نداشته بلکه با ارائه طریق و اقامه برهان و دلیل بطلان این افکار و سخافت این اذکار و مضارّ و مفسدت اینگونه آلودگی ها را عملاً مکشوف و هتک احترام از نوامیس و مقدسات معنویه، منبعث از تجاوزات و انحرافات مضلّه را ثابت و مدلل می سازد".^{۹۶}

و نیز: "جمهور احباء [= بهاییان] چه هنگام معاشرت و مراوده با افراد جامعه بهائی
و چه در تماس با اهل عالم، باید تقوی و تقدیس را سر مشق روش و رفتار خویش قرار
دهند... تقوی و تقدیس باید در کلیه شؤون زندگانی پیروان این آیین، چه در سفر و چه در
حضر، چه در مجامع و کلوپ ها و ضیافت و چه در مدارس و دارالتعلیم های آنان، به
نحو اکمل، به تمام معنی منظور و مراعات گردد." ۹۷ و نیز: "ثانی اعتدال در شؤون و
احوال نساء بهاییان است که نظریه حریت مفرطه ی غریبان نکنند چه که می
فرماید، "هی شأن الحيوان" (آن شأن حیوانات است) و تساوی حقوق چنین نیست،
بلکه تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی
است، نه حریت مضره ی عالم حیوانی. اما حال در بعضی بلاد شرق بین بنات و نساء،
بعضی نوهوسان موجود که در خصوص البسه و اغذیه و طرز معاشرت و مجالست
خواهان اول درجه ی حریت و آزادی اند ولی در علوم و فنون و تربیت و اخلاق حتی
در آداب لازمه ی معاشرت در آخرین مقام تدنی و حشرشان با نفوس، مایه ی شرمساری
وورد زبانشان تساوی حقوق و آزادی." ۹۸ و نیز می فرمایند: "اما راجع به قضیه ی رقص و
تقلید البسه ی نساء غرب فرمودند اول وظیفه ی محفل ملی بهاییان ایران در این ایام که
اخلاق در آن سامان تدنی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید
یافته، این است که جمهور بهاییان را از قبل این عبد کراراً و مراراً در کمال تأکید و به
نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهایی و مخالفت مبادی سامیه ی امریه
راجع به تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل
غرب و عادات مذمومه غیر مرضیه تولید مفساد عظیمه در جامعه نماید و بنیه ی جامعه را
ضعیف نماید و از رونق بیاندازد بهاییان باید همت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل
غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان. امتیاز بهاییان حقیقی در این است لا غیر." ۹۹

و نیز در همان اوایل دوره ی پهلوی به این مضمون چنین می فرمایند: "در این
خصوص امر مبارك سرکار آقا (حضرت عبدالبهاء) اینست که زنهاى احباء متابعت ارض
مقصود (عکا و حيفا) نمایند. حجاب مرتفع می شود ولی به دو شرط: شرط اول
استعداد داخلی و شرط دوم استعداد خارجی است. استعداد داخلی یعنی آنکه زنها
شب و روز بکوشند که خود را ترکیه نمایند به طوری که مجسمه ی عفت و عصمت و

تقدیس کردند به سادگی قیام کنند آرایش و آرایش را به کلی کنار بگذارند؛ ابداً سزاوار نیست آرایش و آایشی همراه داشته باشند میل ما اینست که زنهای احباء خیلی ساده و موقر و متین باشند. شب و روز دور هم جمع شوند بینند اسباب ترقی شان چیست؛ این استعداد داخلی بود. اما استعداد خارجی عبارت از اینست که... این امر مبارك را دیگران پیشرفت خواهند داد؛ احباء پیشقدم نشوند. زنهای دیگران پیش قدم می شوند آن وقت زنهای احباء هم با کمال سادگی در عقب آنها بیرون بیایند. ولی میل ما اینست که بعد از آنکه زنهای دیگران بیرون آمدند زن های احباء ساده بیرون بیایند؛ برای عزت امر بهتر است. شرط اول مهم است. عجاله زن ها در استعداد داخلی بکوشند که مجسمه ی تقدیس و عفت و عصمت و عاری از آرایش و آایش شوند".^{۱۰۰}

و مرکز جامعه جهانی بهایی، بیت العدل اعظم، در این خصوص چنین می فرمایند: "ضروری است که جوان بهایی، تعالیم مبارکه راجع به عفت و عصمت را مطالعه کرده، با عطف توجه به آنها از هر نوع رفتاری که سبب تحریک غرائز و اغوای آن در مسیر نقض آن تعالیم الهیه می گردد، اجتناب نماید. جهت اتخاذ تصمیم راجع به اینکه در پرتو چنین ملاحظات و تعلیماتی، چه اعمالی برای آنان مجاز است، جوانان باید خود قوه تشخیص و قضاوتشان را به کار بندند و البته در این طریق از هدایت وجدان و نصیحت والدین نیز متابعت نمایند. اگر جوانان بهایی، چنین طهارت و تقدیس شخصی را با صبر و تحمل آمیخته با عدم عیبجوئی و خرده گیری، توأم و تلفیق نمایند، ملاحظه خواهند کرد، کسانی که از آنان انتقاد نموده، حتی تمسخرشان کرده اند، بموقع خود، رفتار و کردارشان را تمجید و تقدیر خواهند کرد، به علاوه بدین سان آنان اساسی متین و رزین برای سعادت خانوادگی آتی خود، بنیان می نهند".^{۱۰۱}

و نیز: "جوانان بهایی ضمن ترك و طرد ارزش ها و موازین دنیای قدیم، شائق و مشتاقند موازینی را که حضرت بهاء الله وضع فرموده اند تحصیل نمایند و خود را با موازین مذکور منطبق سازند و به این طریق، خلأئی را که از ترك نظام کهنه و فرسوده حاصل می شود با ارائه نظم بدیع ملکوتی مرتفع سازند".^{۱۰۲}

و نیز می فرمایند: " یکی از علائم جامعهٔ روبه زوال، علامتی که در دنیای امروز معلوم و واضح است، دل‌بستگی مفرط به خوشگذرانی، تشنگی سیری ناپذیر برای تفریح و سرگرمی، شیفتگی خاص نسبت به بازی‌ها و ورزش، عدم رغبت در برخورد جدی با مسائل و داشتن نظری اهانت آمیز نسبت به تقوی و پاکدامنی می باشد. ترك اعمال و رفتار بی ارزش بدان معنی نیست که بهائیان باید ترش روی، خشک و عبوس باشند. شوخ طبعی، شادی و سرور، ممیزه های زندگی يك بهایی حقیقی هستند. اوقات را به بیهوده گذراندن موجب وازدگی و خستگی انسان و نهایتاً منتج به پوچی خواهد شد. اما زندگی متعادل که شامل داشتن اعتقادات محکم و خضوع و خشوع نسبت به حق است، سرور و لذت حقیقی را با خود به همراه می آورد و این سرور و خوشی موجب پربار شدن زندگی خواهد شد. ۱۰۳"

و نیز: " در آثار الهیه چنانکه آگاهند بر حفظ عصمت و رعایت عفت تأکید گردیده، لهذا اختلاط و ارتباط مشروع و سالم بین مردان و اماء الرحمن [= خانم های بهایی] ابداً ممنوع نبوده و نیست و ایجاد الفت و محبت بین افراد بشر بطور اعم، مرضی درگاه کبریاست و حق جلّ جلاله به حکمت کبرایش، جاذبه ای طبیعی بین اُزواج قرار داده تا منجر به اقتران [= ازدواج] گردد و "سلالة انسان در عالم امکان تسلسل یابد". اما مراتب محبت و الفت بین افراد احباً چه مرد و چه زن، هرگز نباید چنان تظاهراتی داشته باشد که با موازین عالیة اخلاقی و کفّ نفس و غلبهٔ روح در وجود انسانی مغایرت یابد. اما در فضای اجتماع کنونی در ایران، جامعهٔ یاران باید مواظبتی مخصوص داشته باشند که مبادا رفتارشان سبب سوء تفاهم گردد و به دشمنان بهانه جو که همواره ناظر به حال یاران اند، فرصت بخشد که بر افتراآت و اتهامات بی اساس خویش بیفزایند". (۵ مارچ ۱۹۹۶). و نیز می فرمایند: " به موجب تعالیم مبارکه، سؤال شما در مورد رابطهٔ عشقی بین یکی از زوجین با کسی غیر از زن یا شوهر خود، به صراحت پاسخ داده شده است. عفت و عصمت، شامل قبل و بعد از ازدواج هر دو می باشد و عبارتست از زندگی جنسی مطلقاً عفیفانه؛ قبل از ازدواج باید کاملاً عفیف بود و بعد از ازدواج باید مطلقاً به همسر خود وفادار بود؛ وفادار در تمام روابط جنسی و وفادار هم در گفتار و هم در اعمال". ۱۰۴

^۱ نیز رجوع شود به پاسخ سؤال ۲۰.
^۲ در این مورد رجوع شود به پاسخ سؤال شماره ۱۶.

^۳ در این باره رجوع شود به "جنّات نعیم".

^۴ مثل کتاب "مستطاب ایقان". نیز به پاسخ سؤال ۱۶ مراجعه شود.

^۵ نیز رجوع شود به پاسخ سؤال شماره ۱۵ و ۲۸.

^۶ به عنوان نمونه مراجعه فرمائید به: سفر خروج تورات، باب ۲۷ آیه ۲۱، و باب ۳۱، آیه ۱۶؛ مزامیر داوود، ۱۱۹، آیه ۴۴، و مزمور ۱۹ آیات ۷-۸ (در یهودیت)؛ انجیل متی، باب ۵ آیات ۱۸-۱۷؛ انجیل لوقا، باب ۱۶، آیات ۱۷-۱۶ و باب ۲۱، آیه ۳۳؛ انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۳۵؛ انجیل مرقس، باب ۱۴، آیه ۳۱ (در مسیحیت). مثلاً در مزامیر ۱۱۹، بند او در باره دین یهودی میفرماید: "شریعت تورا دائماً نگاه خواهم داشت تا ابدالابد". و در انجیل مرقس، باب ۱۳، آیه ۳۱ در باره کلام حضرت مسیح و دین مسیحی می فرماید: "آسمان وزمین زایل می شود لیکن کلمات من هرگز زائل نشود".

^۷ بحار الانوار.

^۸ کتاب "شب های پیشاور"، ص ۶۴۸.

^۹ مفاتیح الجنان، ص ۷۱۳.

^{۱۰} مفاتیح الجنان، ص ۷۲۱.

^{۱۱} کتاب "پیام ملکوت"، صص ۱۸۱-۱۸۲. حضرت بهاء الله از این دین و احدالهی با عنوان "شریعت حبّ الهی" یاد فرموده اند. (کتاب /دعیه محبوب، ص ۳۹۱) همین معنی در آیات قران مجید نیز آمده است. به عنوان مثال قران از ادیان توحیدی و آسمانی با عنوان کئی /اسلام یاد می فرماید. مثل آیات ۱۹ آل عمران، "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ"، و همان سوره آیه ۷۹، "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ" که در آن منظور از اسلام، مفهوم عامّ آن به عنوان دین کئی - یکتا پرستی و "تسلیم در برابر اراده خدا" که حقیقت همه ادیان کور آدم است، می باشد و نه اسلام خاصّ محمدی که در آیات دیگری ذکر آن شده است. در این مورد، علاوه بر منابع مذکور در یادداشت بعدی، مراجعه فرمائید به کتاب "قرآن در اسلام" از استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی چاپ دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، صص ۱۱-۱۲.

^{۱۲} نیز رجوع شود به پاسخ سؤال ۱۶ و ۲۱. برای توضیح مفصّل دعاوی خاتمیت و انحصار حقانیت یک دین توسط علمای هر یک از ادیان در کور آدم و معنی حقیقی آن و این که هر دین و امت آن دوره و اجل و پایانی دارد، به کتب کثیره بهائی مراجعه شود. از جمله: "ایقان"؛ "جواهر الاسرار"؛ "لوح شیخ نجفی"؛ "سوره ایوب"؛ "آثار قلم اعلی"، ج ۷، صص ۲۳۳-۲۲۷؛ "مآئده آسمانی"، ج ۷، ص ۶۹ (همه این ها از آثار حضرت بهاء الله)؛ "فرائد"؛ "قاموس ایقان"، ج ۱، صص ۳۲۰-۲۶۱؛ جزوه "خاتمیت" تألیف روحی روشنی؛ "اسرار الآثار"، ج ۳، ذیل لغت خاتم؛ "دلایل العرفان"؛ "جنّات نعیم"؛ ...

^{۱۳} کتاب "دور بهائی" از آثار حضرت ولی امر الله.

- ۱۴ کتاب "شب های پیشاور"، صص ۶۴۸-۶۴۹.
- ۱۵ لوح شیخ نجفی.
- ۱۶ کتاب "پیام ملکوت"، صص ۱۷۸-۱۷۹.
- ۱۷ حدیث مربوط به برداشته شدن حکم جهاد که در فوق اشاره شد چنین است:
 "لا ینقطعُ الجهادُ عن امتی حتی ینزلُ عیسی بن مریم". (کتاب ناسخ التواریخ)
 یعنی جهاد از امت من قطع نمی شود تا این که عیسی پسر مریم بیاید.
- ۱۸ بحار الانوار.
- ۱۹ همان.
- ۲۰ نحل، ۷۹.
- ۲۱ سوره معارج، آیه ۴.
- ۲۲ رجوع شود به کتاب مستطاب ایقان و قاموس آن.
- ۲۳ نهج البلاغه، ترجمه محمد مرقمی، ص ۱۲۲۰.
- ۲۴ سوره رحمن، آیه ۳۹. معنی: در روز قیامت از گناه هیچ جن وانسی پرسش کرده نمی شود.
- ۲۵ سوره رحمن، آیه ۴۱. معنی: گناهکاران به سیما و قیافه شان شناخته می شوند و سپس به موهای پیشانی و قدم ها گرفته می شوند.
- ۲۶ نیز رجوع شود به پاسخ سؤال ۱۶.
- ۲۷ طبق آثار بهائی مجازات زنای افراد متأهل به موقع خود در آینده توسط مرکز جهانی آئین بهائی، بیت العدل اعظم، تعیین خواهد گردید. شایان ذکر است که حکم سنگسار برای این نوع زنا که در اسلام مطرح شده، ابداً در خود قرآن وجود ندارد، بلکه آن رابه حدیث نبوی نسبت می دهند.
- ۲۸ شایان ذکر است که حضرت بهاء الله پس از بیان مجازات های مزبور در کتاب "مستطاب اقدس"، از آنجا که خدا هم عادل است و هم فاضل و بخشنده و غفار و توبه پذیر، به طور کلی می فرماید اگر چه هر کسی که به گناهی مبتلا شد مجازات می شود، اما با این حال باید در برابر خدا طلب آمرزش کند تا خدا او را ببخشد. و در ادامه می فرماید خدا هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد نمی بخشد.
- ۲۹ نیز به پاسخ سؤال شماره ۵ مراجعه شود.
- ۳۰ این تشبیه در این منابع نیز به نحوی اشاره شده: "کتاب ختم نبوت"، مطهری، صص ۱۹ و ۳۰ و ۳۳؛ "احیای فکری در اسلام"، علامه اقبال لاهوری، صص ۱۴۳-۱۴۷.
- ۳۱ رجوع شود به کتاب "جنات نعیم".
- ۳۲ ترجمه نظم جهانی بهائی، ص ۱۰۳.
- ۳۳ "کتاب بدیع"، صص ۱۶۳-۱۶۰؛ انجیل یوحنا، باب ۱.
- ۳۴ در مورد معنی معاد و رجعت، علاوه بر پاسخ سؤال ۴، مراجعه شود به کتاب "مفوضات عبدالبهاء"، و "جنات نعیم".
- ۳۵ از جمله رجوع شود به منابع مذکور در دیادداشت قبلی.
- ۳۶ رجوع شود به "جنات نعیم".
- ۳۷ همان.
- ۳۸ به پاسخ سؤال ۱۶ مراجعه شود.
- ۳۹ یعنی سال ۱۲۶۰ ه ق. رجوع شود به کتاب "مفوضات حضرت"

- عبدالبهاء و کتاب " جنّات نعیم".
^{۴۰} از جمله رجوع شود به: " ر حیق مختوم"، ج ۲، صص ۱۰۰۰-۱۰۰۵ و ۶۴۷-۶۸۷؛ "جنّات نعیم".
- ^{۴۱} کتاب بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۳.
- ^{۴۲} اصول کافی، ص ۳۴۰.
- ^{۴۳} توضیحات پرائنزاها از خود کتاب اصول کافی است.
- ^{۴۴} همان، صص ۳۴۰-۳۴۱.
- ^{۴۵} همان، ص ۳۴۲.
- ^{۴۶} حتی غلط دیکته گرفته اند! مثلاً کلمه "یبسط"، سوره بقره، آیه ۲۴۶؛
 حال آن که در لغت نامه "یبسط" آمده و در کشف الآیات قران شماره ۹
 نیز "یبسط" نوشته شده.
- ^{۴۷} فرهنگ معین.
- ^{۴۸} المنجد.
- ^{۴۹} مبادیء العربیة، ج ۴، ص ۹۱.
- ^{۵۰} کتاب "گنجینهء حدود و احکام".
- ^{۵۱} مفاتیح الجنان.
- ^{۵۲} ۳ سوره ۵.
- ^{۵۳} ۳۸ سوره ۶.
- ^{۵۴} ۳ سوره ۵.
- ^{۵۵} کتاب اصول کافی، جلد اول، صص ۲۸۴. مطالب داخل پرائنزا عیناً از خود کتاب است. حدیث دیگری نیز در جلد دوم همین کتاب، ص ۴۹ مندرج است که همین حقیقت را بیان میدارد. همان طور که گفته شد کامل بودن در مورد همهء ادیان ذکر شده است. به عنوان مثالی دیگر، دربارهء دین یهودی در کتاب مزامیر داود، مز مور ۱۹، آیه ۷ آمده است: "شریعت خداوند کامل است". در قران مجید، سوره انعام، آیه ۱۵۵ نیز به کامل و تمام بودن دین و کتاب حضرت موسی شهادت داده شده است. می فرماید: " ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا" (= پس به موسی کتاب را تمام و کمال دادیم). در سوره نساء، آیه ۶۳ نیز می فرماید: " رُسُلًا مُّبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا". از این آیه بخوبی واضح است خداوند رسولانی را فرستاد که مردم را هم مژده دهند و هم بترسانند تا این که حجت بر همه تمام و کامل شده باشد و کسی بهانه نیورد.
- ^{۵۶} دربارهء این حقیقت، از جمله امام صادق (ع) در تفسیر آیات ۳۲-۳۳ سوره توبه (و نیز آیات مشابه ۸-۹ سوره صف) که اشاره به تمامیت و کمال دین اسلام دارد، توضیح می فرماید که: " تاویل این آیه جز در زمان قائم نخواهد بود که پس از خروج، دیگر کافر و مشرکی باقی نمی ماند". (روایت ۳۶ از کتاب بحار الانوار، چاپ جدید، جلد ۵۲) به این معنی که دوره ۶-۷ هزار سالهء غلبهء ظاهری کفر بر ایمان پایان می یابد و با عهد و پیمان محکمی که حضرت بهاء الله تأسیس فرموده اند، کفار و مشرکین و پیمان شکنان مغلوب شده، دین الهی از فرقه فرقه شدن محفوظ می ماند و در نتیجه صلح و وحدت عالم انسانی که همهء ادیان به آن مژده داده اند، آشکار و متحقق خواهد گردید.
- ^{۵۷} مجموعهء اشراقات، صص ۱۳۳-۱۳۴.
- ^{۵۸} جزوهء دیانت بهائی يك آئین جهانی.
- ^{۵۹} دریای دانش، ص ۹۶.
- ^{۶۰} ماندهء آسمانی، جلد ۷، ص ۱۳۶.
- ^{۶۱} ادعیهء حضرت محبوب، ص ۳۹۳.

۶۲ در آیات ۱۰۸-۱۱۰ سوره انعام نیز مذکور است که حتی اگر خدا برای کفار، فرشتگان رافرو فرستد و یا مردگان را به سخن گفتن آورد، باز هم ایمان نمی آورند!
۶۳ مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۸.

۶۴ مفسرین آیه مزبور را در شأن حمزه و ابوجهل گفته اند. برای توضیح بیشتر، رجوع شود به کتاب *مستطاب ایقان* و چهار جلد قاموس آن.

۶۵ از این آیات حقایق دیگری نیز معلوم می شود، و آن این که منظور از منّ وسلوی که در صحرا بر قوم بنی اسرائیل نازل شد تا از گرسنگی نجات یابند، نان معنوی است که در رتبه اولی خود حضرت موسی بودند و در رتبه ثانی تعالیم تورات بود که بر حضرت موسی نازل شد. می فرمایند آن که نان ظاهری می خورد می میرد، اما آن که نان معنوی می خورد تا ابد زنده است. حضرت مسیح نیز در اینجا می فرمایند خود ایشان نان معنوی حیات و زندگی هستند که هر که به ایشان ایمان آورد هرگز نمی میرد و در عوالم بی پایان الهی زنده است. و الا اگر منظور معنی ظاهری بود، احدی در کرهء خاکی زندگی ابدی نمی یابد و قرآن مجید فرموده است "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ" (هر نفسی مرگ را خواهد چشید/ آل عمران، ۱۸۴). پس منظور از زندگی ابدی، زندگی معنوی پس از مرگ است.

۶۶ به عنوان نمونه یکی از چند معنی قیامت، قیام موعود يك دين است، چنان که در انجیل یوحنا باب ۱۱، آیه ۲۴ تا ۲۶ می نویسد: "... به وی گفت می دانم که (برادرم) در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم؛ هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد... و از همین بیان روشن است که منظور از زنده شدن مردگان نیز زنده شدن به حیات ایمانی است. عین همین مفهوم درباره موعود اسلام در آثار اسلامی ذکر شده است، چنان که در تفسیر صافی و بحار الانوار معنی آیه ۱۶ سوره حدید "اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها" از حضرت باقر روایت شده، "يحييها الله تعالى بالقائم بعد موتها، یعنی کافر شدن اهل آن و کافر مرده (خدا زمین را زنده می گرداند به قائم بعد از مردن آن؛ یعنی کافر شدن اهل آن و کافر مرده است). و در ترجمه بحار الانوار، ج ۱۳ طبع ۱۳۳۲ ه ق، ص ۲۸۰، در تفسیر آیه ۶۹ سوره زمر، "و اشرقت الارض بنور ربها"، از حضرت صادق روایت شده، "اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها" (روزی که قائم ما قیام فرماید زمین به نور پروردگارش روشن گردد). و نیز فرموده است، "اذا قام القائم، قامت القيامة" (هنگامی که قائم قیام کند، قیامت بر پامی شود). و همین معنی را مولانا جلال الدین رومی (مولوی) در مثنوی خود تکرار نموده است:

هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیات است و نما
جانهای مرده اندر گور تن بر جهد ز آواشان اندر بدن... الخ.

و چنین بوده است که صاحب کتاب *مرآت الانوار* احادیث مربوط به تاویل آیات متشابهات را مورد بحث قرار داده و پس از مشاهده اخبار و احادیث ائمه اطهار (ع) درباره معنی "قیامت" اعتراف نموده است که کلیه آیات قرآن درباره قیامت کبری، تاویل به "قیام قائم موعود" شده است. (در این مورد همچنین مراجعه شود به *قاموس ایقان*، ج ۱، صص ۵۷-۵۲، و جلد های دیگر آن ذیل لغت *قیامت*). برای دیدن توضیحات مفصل در مورد معنی اشارات و رموز مذکور در متن نیز، به آثار بابی و بهائی، از جمله موارد زیر مراجعه شود: کتاب *بیان فارسی* از حضرت باب؛

تفسیر سوره و الشمس از حضرت بهاء الله؛ *مفروضات*؛ *برهان واضح*؛ *رساله استدلالیه*

صدر الصدور؛ *محاضرات*؛ *استدلالیه منتشر* و *استدلالیه منظوم نعیم*؛ *فصل الخطاب*؛ *استدلالیه افشار*؛ چهار جلد *قاموس ایقان*، *دلایل عرفان*؛ *بهجت الصدور*؛ *انوار هدایت*؛ *گلشن حقایق*،

استدلالیه اهل حق، از جناب صحیح فروش و سایر کتب استدلالی بهایی. شایان ذکر است که کلمات و حیاتی دارای معانی باطنی و ظاهری زیادی است که باید با توجه به مقام آن تشخیص داد کدام وجه از معنی آن مورد نظر است. حضرت بهاء الله در کتاب *مستطاب ایقان* و نیز

تفسیر سوره وَالشَّمْسِ قرآن مجید، مندرج در مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۱۷-۲، این حقیقت را توضیح فرموده اند.

^{۶۷} مائده ۴، ص ۱۳۷. در این بیان یکی از معانی صراط هم مشخص است؛ و آن این که صراط در هر ظهور عبارتست از همان ظهور و پیامبر آن که هر که به او مؤمن شد، از صراط عبور کرده و به مقصود از حیات و بهشت ایمان و رضای الهی رسیده، و هر که معرض شده محروم گردیده است.

^{۶۸} مضمون، به نقل از کتاب فرائد جناب ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۷۷. ابن رشد از فلاسفه و علمای بزرگ اسلام نیز همین معنی را بیان نموده است (فرائد، صص ۷۸-۷۹).
^{۶۹} به نقل از فرائد، ص ۷۸.

^{۷۰} در قرآن مجید لغت "آیات" هم برای کلمات و حیاتی به کار می رود، و هم برای معجزات.
^{۷۱} حضرت بهاء الله و حضرت باب نیز عین همین استدلال را آورده اند. از جمله رجوع شود به کتاب مائده آسمانی، جلد ۸، صص ۱ و ۳۱.

^{۷۲} از جمله در سوره بقره، آیه ۲۲، و سوره یونس، آیات ۳۷-۳۸.

^{۷۳} خطابات، جلد ۱، صص ۸۵-۸۷.

^{۷۴} باب سوم، مائده آسمانی، جلد ۵؛ و مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱.

^{۷۵} رجوع شود به لوح مبارک کلمات فردوسی، و نیز کتاب مائده آسمانی، جلد ۸، صص ۱۰۰-۱۰۱.

^{۷۶} در کتاب تورات، سفر تثنیه، باب ۱۸، آیات ۲۱-۲۲، می فرماید: "اگر در دل خود گوئی سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نمائیم، هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امریست که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است، پس از او نترس".

^{۷۷} مائده آسمانی، جلد ۵، باب ۱۰، به نقل از سفر نامه، جلد اول.

^{۷۸} مکاتیب، جلد ۳.

^{۷۹} مکاتیب، جلد ۶.

^{۸۰} مکاتیب، جلد ۴.

^{۸۱} در مورد کل بحث معجزه از جمله مراجعه شود به صص ۲۳ تا ۹۸ کتاب فصل الخطاب، از جناب ابوالفضائل گلپایگانی؛ و نیز کتاب فرائد از ایشان.

^{۸۲} بحار الانوار.

^{۸۳} در این مورد رجوع شود به منابع یاد شده در یادداشت شماره ۶۵.

^{۸۴} یکی از علائم حقانیت ادعا و صادق بودن مدعی که در قرآن مجید آمده است تمنای مرگ در راه آن ادعا می باشد. در سوره بقره، آیه ۸۸ و در سوره جمعه، آیه ۶ می فرماید: "فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (پس تمنای مرگ کنید اگر صادق هستید).

^{۸۵} ادعیه محبوب، ص ۳۴۱.

^{۸۶} سوره اسراء، آیه ۸۰.

^{۸۷} سوره ابراهیم، آیات ۲۹-۳۳. ترجمه آیات عیناً از قرآن شماره ۹ در متن آورده شد. نیز به یادداشت ۷۳ رجوع شود.

^{۸۸} توضیح مفصل آن را در کتاب فرائد، از جناب ابوالفضائل گلپایگانی بخوانید.

^{۸۹} گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹.

^{۹۰} کتاب گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۱. مضمون قسمت عربی: ولکن مبادا ای قوم خود را بازیچه نادانان قرار دهید.

^{۹۱} گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۱۸.

^{۹۲} گنجینه، ص ۳۰۰.

-
- ۹۳ گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۱۹.
- ۹۴ گوهر یکتا، ص ۳۰۰.
- ۹۵ همان، صص: ۳۰۱-۳۰۲.
- ۹۶ کتاب " ظهور عدل الهی"، صص: ۶۴-۶۳، خطاب به بهاییان امریکا و کانادا.
- ۹۷ همان، ص ۶۲.
- ۹۸ گلزار تعالیم بهایی، صفحه ی ۲۸۹.
- ۹۹ همان ص ۴۲۰.
- ۱۰۰ مضمون ، به نقل از کتاب به یاد محبوب ، صص ۳۱۱-۳۱۲.
- ۱۰۱ ترجمه کتاب انوار هدایت ، بند ۱۲۱۳.
- ۱۰۲ مجموعهء جوانان ، ص ۱۵.
- ۱۰۳ ترجمه انوار هدایت ، به نقل از کتاب درس اخلاق ، دورهء عالی، ص ۳۹.
- ۱۰۴ جزوهء منتخبات نصوص در بارهء حفظ و تحکیم مبانی از دواج بهائی ، جمع آوری دائرهء تحقیق بیت العدل اعظم، بند ۲۳۴۴.